

بیت الغزل



دانشگاه فرهنگیان

مرکز امام خمینی کاشان

گاهنامه علمی، فرهنگی و ادبی

نشریه بیت الغزل | شماره چهارم | بهار ۱۴۰۳

قیمت: رایگان

در این شماره می‌خوانیم:

◆ سایه‌ای که خورشید می‌سازد

◆ فقط ۳۰۰۰۰ نفر

◆ صدر نسل سومی‌ها

◆ انحطاط ۲+۲

تولدی از جنس قلم





دانشگاه فرهنگیان
مرکز امام خمینی کاشان

نشریه بیت‌الغزل
شماره چهارم
بهار ۱۴۰۳



صاحب امتیاز: بسیج دانشجویی دانشگاه فرهنگیان مرکز امام خمینی (ره) کاشان

مدیر مسئول: زهرا شایان‌نژاد

سردبیر: فاطمه جوادی

هیئت تحریریه: محمد حسین پریزاد، مائده حداد، امیر حسین کابلی، نرجس سادات فاطمی، آلاء،

فاطمه قربانی، زینب مسجدی، فاطمه سادات هل‌اتایی، علیرضا میدانگاهی، مهدی نبی، حوراء،

فاطمه جوادی، فاطمه عامری

ویراستار: زهرا سورانی

روابط عمومی: فاطمه شایان‌نژاد

شورای بیت‌الغزل: زهرا شایان‌نژاد، فاطمه جوادی، زهرا سورانی، مهدی نبی

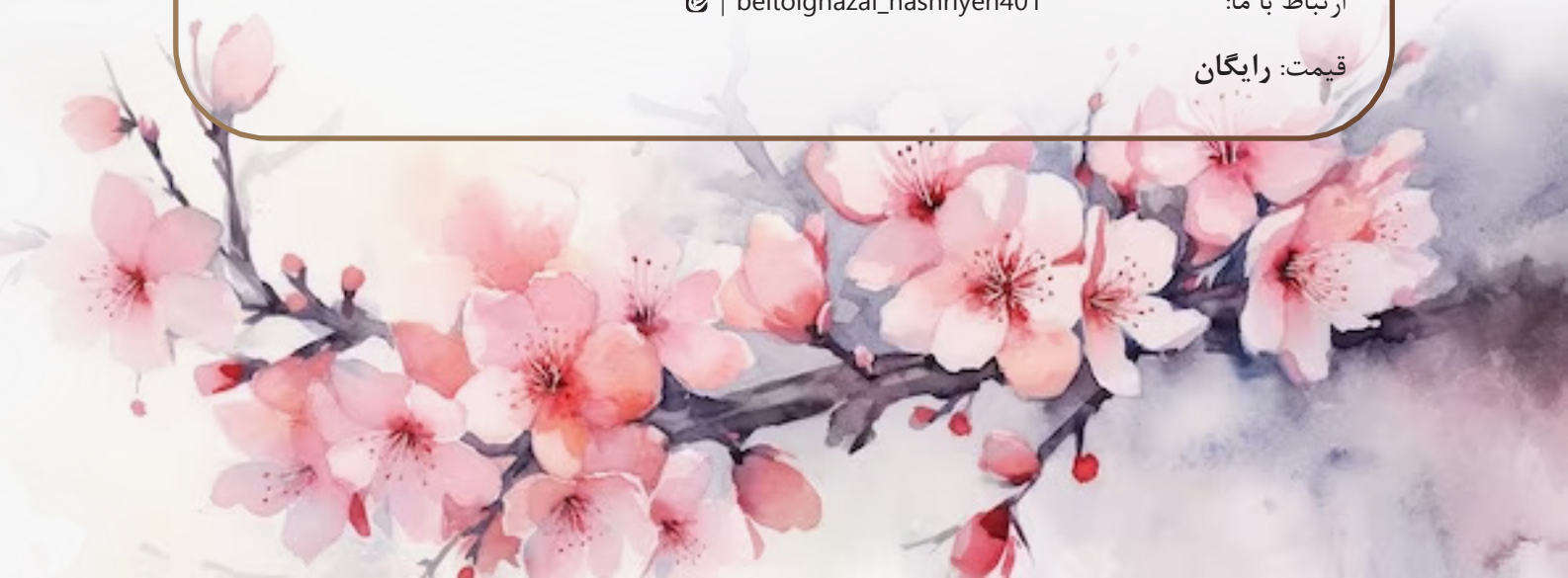
طراح و صفحه‌آرا: مهدی اکبری (@MahdiAkbari_gd | @)

شماره مجوز: ۵۰۴۰۰/۱۳۰۷/۲۱۰

ارتباط با ما:

@ | beitolghazal_nashriyeh401

قیمت: رایگان



آموزش و پرورش وارداتی

صفحه ۱۳



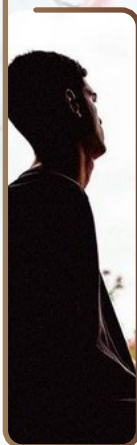
ارتشی برای کدام جنگ

صفحه ۱۲



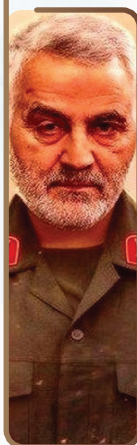
منتظران؟ حاضر...

صفحه ۱۱



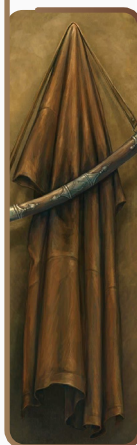
نماد یک ایدئولوژی

صفحه ۹



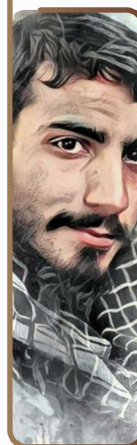
تنها، بی مردم

صفحه ۷



صدر نسل سومی ها

صفحه ۵



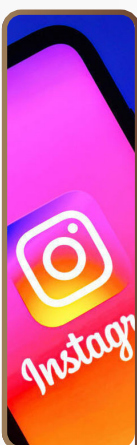
پروانگی آموختن

صفحه ۳



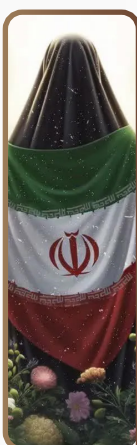
صفحه ۲۳

پارادوکس های چادری



صفحه ۲۱

تخریب گرام



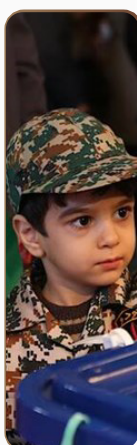
صفحه ۲۰

سایه ای که خورشید می سازد



صفحه ۱۹

انحطاط ۲+۲



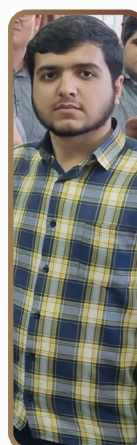
صفحه ۱۸

عشق همگانی



صفحه ۱۷

فقط ۳۰۰۰۰ نفر



صفحه ۱۵

معلمی با طعم دینی

پیشگام

جوان آینده دار

دانشجو به عنوان یک عنصر جوان، پرتوان، پرانگیزه، آینده دار مطرح است.

نگاه می‌کنید به جلوی خودتان، انشاءالله شصت سال، هفتاد سال آینده دارید؛ دنیایی پیش روی شما است. طبعاً با این خصوصیات، انتظاراتی از این جمع دانشجو هست؛ هم جوان است، هم پرتوان است، هم آینده دار است، هم باسواد است، اهل درس و علم و بحث و فکر و مانند این‌ها است؛ طبعاً بایستی نسبت به آینده فعال باشد، حساس باشد. اصرار من این است که دانشجوها به آینده نگاه کنند. شما امروز از مسائل جاری کشور ایراد می‌گیرید، مثل همین بیاناتی که اینجا امروز بیان شد، ده برابر این حرف نسبت به وضعیت کنونی کشور وجود دارد؛ ممکن است ایرادهای بیشتری — یعنی یقیناً، نه اینکه ممکن است — وجود داشته باشد و وجود دارد. بله، ما اگر چنانچه امروز آینده را نگاه کنیم، برای آینده فکر کنیم، برنامه ریزی کنیم و یک منظومه‌ی هم‌کاری، هم‌ارزشی برای آینده تنظیم بکنیم، امید این هست که این مشکلات در آینده دیگر وجود نداشته باشد؛ یکی از توقعات بنده از مجموعه‌ی دانشجویی همین‌ها است.



تولد قلم از جنس



هو

تبیین اساس کار ما است. ما با ذهن‌ها مواجهیم، با دل‌ها مواجهیم؛ باید دل‌ها قانع بشود. اگر دل‌ها قانع نشد، بدن‌ها به راه نمی‌افتد، جسم‌ها به کار نمی‌افتد؛ این فرق بین تفکر اسلامی و تفکرات غیر اسلامی است. [رهبر انقلاب]

حوالی همین ایام بود که تصمیم گرفتیم بند دل‌ها را به دست بگیریم و دیباچه سخن را از بیت‌الغزل آغاز کنیم و قلم بر صفحه تقدیر این نشریه بگذاریم و هم کلام بشویم با آنهایی که حرف هایشان را پشت قلم‌هایشان پنهان کرده بودند و چشم‌هایشان را بر صفحه سفید کاغذ دوخته بودند تا چندصباحی ذهن و دل مخاطب را به سوی کلام و شنیدن و آگاه‌شدن سوق دهند.

حال یک سال گذشت از راهی که باامید و توکل آغاز کردیم؛ یک سال گذشت از زیبایی‌هایی که در این مسیر برایمان رقم خورد؛ یک سال گذشت از تجربه‌های دلنشینی که به همت همراهان عزیزمان نصیبمان شد؛ تلاشمان بر این بود که از دانشجو برای دانشجو قدمی برداریم برای آگاهی، بصیرت و امید.

حال در بهار زندگی و بهار قرآن بار دگر دفتری گشودیم تا برگ زرینی را رقم بزنیم در اعتلای باور و ایمان برای فردایی روشن.

پروانگی آموختن

نویسنده: علیرضا میدانگاهی

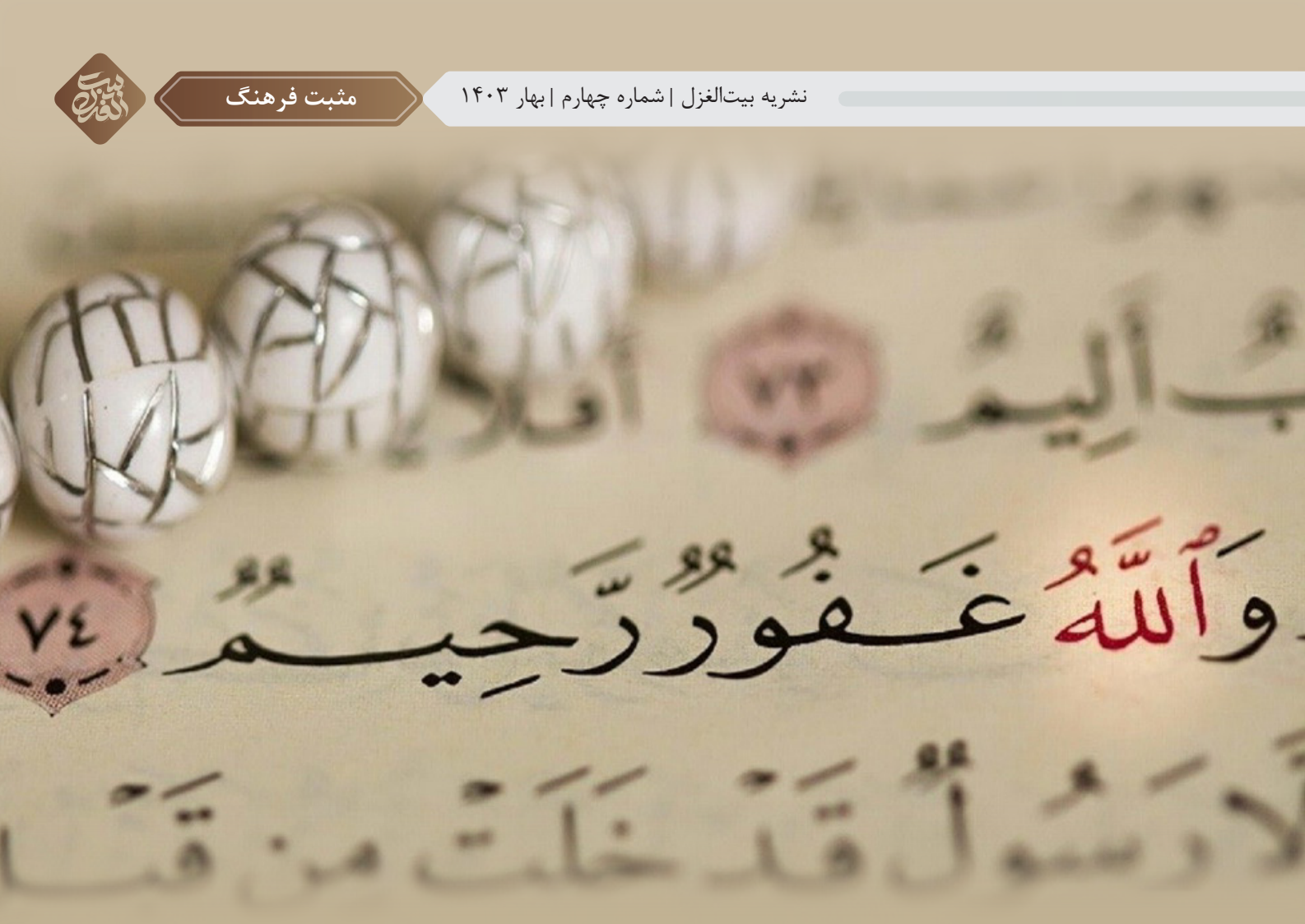
هعی عزیزان شکموی من اگر چند لحظه از فکر آجیل و شیرینی بیرون بیایید و از دریچه‌ای زیباتر به این موضوع نگاه کنید، قطعاً خواهید دانست که نه تنها این میزبان مهربان ما کلی مهمان‌نواز هست و هوای مهمانانش را دارد بلکه موقع رفتن هم جوری جیب‌های‌شان را از آجیل پر می‌کند که تا سال بعد برای‌مان کافی باشد، منتها جنس این آجیل‌ها فرق دارد جنس این آجیل‌ها از نور و انسانیت است دوست من.

مهمانی و عید دیدنی خانه اقوام و از طرفی مهمانی بزرگ خدا. حال که این دو ضیافت با یکدیگر مقارن شده بد نیست مقایسه‌ای کنیم ضیافت خدا را با مهمانی بنده خدا، بینیم کدام چرب و چیلی‌تر است.

حتماً الان دارید نگاه عاقل‌اندر سفیه‌نثار بنده می‌کنید و در دل خود می‌گویید: ای بابا آخر پرسیدن دارد! مهمانی بنده خدا شام دارد، آجیل دارد، آجیل‌هایش پسته دارد، فندق دارد، آخ آخ حالا مهمانی خدا، از همان موقع که شروع می‌شود تا آخرش حق نداری لب به غذا بزنی، آخر هم وقتی بخواد تمام شود باید پولی (فطریه) بدهی تا بیرون بیایی.

دوستان خوبم سلام، عیدتون مبارک و همچنین بهار زیبای بندگی رو خدمت تک‌تک‌تون تبریک عرض می‌کنم. چه آنهایی که تا پای جان روزه گرفتید و هنگام افطار از خجالت سفره‌های فامیل در آمدید و چه آنهایی که گواهی سنگ کلیه و زخم معده تان دم‌دست بود تا یک وقت خدای نکرده سوتفاهم نشود، امسال که دیگر نور علی نور بود و مهمانی در مهمانی، از یک طرف





وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ رَّحِيْمٌ

دیگر آب از سرت گذشته است. بین چه مهربان است، این بخش از مهمانی را در شب برایت تدارک دیده تا تو در تاریکی با او درد و دل کنی و یک موقع خجالت زده نباشی.

دیگر چگونه بگوید برگرد نمی خواهم غبار و زنگار دنیا آلوده ات کند. گنه کردی بیا می بخشمت گفتم که غفارم، تو با خود دشمنی کردی ولی من دوست دارم.

حال دیگر سه شب قدر را گذرانده ای و این چند روز پایانی مهمانی را عاشقانه تر بندگی می کنی و پس از یک ماه اینک تو از تیرگی ها پاک و مطهر گشته ای و گوشت تنّت از غیر خدا تهی، و در پایان مثل کودکی که برایش با ذوق تولد بگیرند خدا برایت جشن می گیرد، عید فطر شیرین ترین جشن تولد برای بنده ها از جانب خداست.

حواست باشد تو یک ماه مهمان خدا بودی، نگاه امام زمانت به تو پر رنگ تر شده حرمت عشق را نگاه دار و به سیم و زر و لذت های بیهوده دنیا نفروش، خودت را وقف خدایی کن که دخت دلبد رسولش با بازویی شکسته برای گنه کاران این امت دست به دعا بلند کرده و طلب مغفرت کرده است.

یا علی

جوابش طنز تلخی است که اگر بفهمی گریه های شوق و شرمندگی ات در هم آمیخته خواهد شد، چون تو وقتی خواب باشی چشمانت گناه نمی بیند گوش هایت گناه نمی شنود و زبان هم ناپسند نمی گوید. خدا آنقدر لطیف است که توقع شکر نعمت و عبادت از ما ندارد همین که تو با اعضای بدنت گناهی نکنی خودش شکر نعمت است و عبادت.

در این ماه حتی همان شیاطین که برای آزمودن بندگان در امان بوده اند را در بند می کشد تا تو راه برایت هموار شود.

او اینطور خواسته که هجده روز سر سفره سحر و افطار مهمان باشی تا ظرف بدنت از غیر خدا پاک گردد و جای آن را نور گیرد. و بالاخره پس از هجده روز در شامگاه نوزدهم هدایت می کند به طبقه ای وی آی پی و قله نشین عرش می کند. بله شب های قدر سخن خدا حق است، همان شبی که بهتر از هزار ماه یا به عبارتی حدود هشتاد و سه سال است. قدر همان جایی است که تو می توانی راه هشتاد و اندی ساله را یک شبه طی کنی. نشود لحظه ای تردید کنی و از رحمتش مأیوس باشی و به فریادهای شیطان در بند، گوش کنی که می گوید تو

میدانی رفیق! شاید اصلاً تقصیر خداست که آنقدر مهربانانه و بی صدا در این ماه به ما رزق بخشیده که خودمان هم متوجه نشدیم در چه ضیافتی قرار داریم.

از شوخی که بگذریم، به راستی مگر داریم مهربان تر از او؟! خدایی که آنقدر مهربان بوده که حسین برای مان فرستاده تا هیچ حرّ گنه کاری در دنیا آواره نماند.

ماه رمضان که از راه می رسد خدا مثل مادر مهربانی که بچه باز یگوشش را از کوچه به زور داخل خانه می کشاند به دنبال مان می آید و با لبخند ملیحی می گوید: آهای بنده کوچک و سر به هوای من، زیادی غرق بازی در کوچه غفلت شده ای، لازم است کمی در خانه بمانی.

رمضان پيله است وقتش که بگذرد اگر خوب پروانگی آموخته باشی هنگام وداع در هوای عشق و معرفت پرواز خواهی کرد.

رمضان ماه بریز و بپاش خداست از زمین و آسمان نور می بارد. آنقدر در این ماه بی بهانه می بخشد که وقتی خیری از بیدار ماندن مان ندید هم بیرون مان نکرد و گفت خوابیدن تان عبادت، اصلاً تا به حال به این موضوع فکر کرده ای که چرا خدا برای خواب مان هم در رمضان ثواب می نویسد؟!

صدر نسل سومی‌ها

نویسنده: فاطمه قربانی

معظم رهبری به عنوان نشانه لازم برای نسل جوان اشاره کرده‌اند برمی‌خوریم: «آدم شجاع کیه؟ آدمیه که داره می‌ترسه و میگه خدایا بین قلبم داره می‌زنه، بین می‌ترسم ولی بخاطر تو به ترسم غلبه می‌کنم».

می‌ترسم برم ولی به خاطر تو میرم؛ چون تویی، چون تو خدای منی، چون همه وجودم مال تو، بلند میشم می‌زنم، به ترسم غلبه می‌کنم...»

اینها صحبت‌های کسی است که قاعداً بارها و بارها در زندگی دچار ترس‌ها و مشکلاتی عظیم شده بود و لاجرم بارها نیز شکست خورده بود. صحبت‌های جوانی که واقع‌بین است و درک درستی از ماجرا دارد ولی با این وجود قدرتی فرای همه قدرت‌ها می‌بیند و سپاه شیطان که همان ترس و یأس باشد را با توکل و امید به خدا به عقب می‌رانند. از منظر انسان‌های عادی چه بسا این کار شجاعت هم نام ندارد و یقیناً لزوم دارد که آدمی به درک عمیقی برسد و سپس انتظار چنین شجاعتی را از خود داشته باشد.

بنگریم درست می‌رسیم به آن‌جا که در شب دست‌گیری امام (ره) و انتقال ایشان از قم به تهران. مأموری از ایشان پرسید با کدام سرباز قصد انقلاب دارید؟ و ایشان فرمودند: «سربازان من درگهواره‌ها هستند.» در ظاهر این جمله نمی‌توانست پاسخی متقن به پرسشش مأمور باشد ولی اگر دقیق‌تر و موشکافانه‌تر بخواهیم صحبت حضرت امام را بررسی کنیم به عاملی برمی‌خوریم که دقیقاً انتظار و مبنا و تکیه‌گاه ایشان بود و این انتظار و آرزو امروزه نیز در نسل چهارم و پنجم این انقلاب هم جزو اساسی‌ترین انتظارات و مبنای مقام معظم رهبری از جوانانی است که با هر ظاهر و اعتقادی در این خاک زندگی می‌کنند و به نحوی خود را در سرنوشت کشورشان سهیم می‌دانند. این ویژگی کمافی‌السابق برگ برنده‌ای بوده که در جای جای این چهل و اندی سال و حتی قبل‌تر از آن، از زمان بعثت پیامبران نیز انگیزه و راهنما و گره‌گشای مشکلات بوده و خواهد بود و آن چیزی نیست جز امید و توکل...

در یکی از صوتهای معروف باقی‌مانده از شهید صدرزاده به دو ویژگی بارزی که مقام

ما امروز در سرتاسر کشور، هزاران هسته مقاومت در مساجد و در هیئت‌ها داریم که از این هسته‌های مقاومت، جوان‌هایی برمی‌خیزند به عنوان مدافع حرم، جوان‌هایی برمی‌خیزند به عنوان مدافع امنیت، جوان‌هایی برمی‌خیزند به عنوان بسیجی دانشجو. امروز با وجود همه این دستگاه‌های تبلیغاتی شما نگاه کنید ببینید جوان ایرانی چه عظمتی از خود نشان می‌دهد. این نقطه امیدآفرین است. مجاهدان فداکار، مدافعان حرم، فعالان سخت‌کوش جهاد تبیین، گروه‌های کمک مؤمنانه، اردوهای جهادی، اینها همه جوان‌های این کشورند که با وجود اینترنت، شبکه‌های اجتماعی، و همه لغزشگاه‌ها در این راه دارند حرکت می‌کنند. گاهی اوقات شما می‌بینید از یک روستا یک شخصیت منور و نورانی برمی‌خیزد، از یک روستای اطراف شهریار یک جوان فداکار و نورانی مثل مصطفی صدرزاده به وجود می‌آید. ما از این مصطفی‌های صدرزاده در تمام سرتاسر کشور بسیار داریم، هزاران داریم که اینها همه امیدبخش است. اگر دقیق‌تر بخواهیم به پیشینه تاریخی جوان و انقلاب برگردیم و با نگاهی تاریخی ابتدا به ماجرا



جدید نباشد. دشمنی که شبانه روز تمام تلاش خود را کرده تا ذره‌ای در دشمنی خود کم نگذاشته باشد از همه نظر، از جبهه فرهنگی و اقتصادی گرفته تا رسانه و اخلاق، همه محاسبات جهان بر این بوده که حال، این نسل جدید همه چیز را به فراموشی بسپارد و مانند جوان اول انقلاب، درک و انگیزه و امیدی برای ادامه دادن این راه نداشته باشد و درست در همان زمان که دیگر دشمن آخرین حربه‌ها را به کار می‌برد و به دنبال پیش‌روی همه‌جانبه از منطقه سوریه و عراق به سمت ایران اسلامی بوده تا آخرین بازمانده‌ها را هم از صحنه روزگار محو کند، در دل همین شب‌بخون‌ها و هجمه‌ها جوانانی بر می‌خیزند و با بصیرت و زمان شناسی دل از دنیای جوانی‌شان می‌برند و حاضر می‌شوند تنها برای رضای خدا و دفاع از اعتقاداتشان که نتیجه تربیت درست و انتقال مفاهیم ناب عاشورایی است راهی کیلومترها دورتر از وطن شوند و وظیفه خود را به جا بیاورند و علی‌رغم همه تلاش‌ها و کارشکنی‌ها این جریان انقلاب پیش می‌رود و به حول و قوه و اراده الهی به دست صاحب اصلی‌اش که امید و آرزوی همه مردم جهان از زمان خلقت حضرت آدم (ع) بوده می‌رسد و به قولی این انقلاب را جوان‌هایی به ثمر خواهند رسانید که کسی گمانش را هم نمی‌کرده است و ان شاء الله تعبیر می‌شود آیه شریفه «اذ جاء نصر الله و الفتح...»

نمونه بارز آن جوان مؤمن سخت‌کوش انقلابی.

ترجیح رضای حق بر همه چیز و همه عشق‌ها و همه محبوب‌ها: «به حق فاطمه زهرا انشاء الله می‌ریم فقط چشمتون نوکری باشه و اگر عاشق باشین منظورمو می‌فهمین، فرض کن یه جایی انداختنت چند ساعت بهت وقت میدن هرچی می‌تونی جمع کن اونجا جاییه که همه گناهات بخشیده میشه. تمام ملاتک بهت غبطه می‌خورن.»

در جای دیگر هم از صحبت‌های شهید به ویژگی ترجیح رضای حق بر همه چیز بر می‌خوریم:

«سید یه پیغام بده...»

الحم صلی علی محمد و آل محمد و عجل فرجه؛ اگه اتفاقی واسه ما افتاد انشاء الله خیره؛ بدونید ما لیاقت شهادت نداشتیم، ماه رجب بود در رحمت خدا خیلی باز بود! یا علی...»

این صحبت‌ها و جملاتی مانند این، در جای‌جای افکار و عقاید و زندگی این جوان شهید محسوس و ملموس است. گویی این سخنان از زبان یک عارف عاشق زاهد پیر که سال‌ها عمر خود را صرف خودسازی و مبارزه با نفس کرده است جاری شده ولی تمامش نطق جوانی است که شاید عبد بودن را نه تنها در حفظ ظاهر دین و انجام واجبات داشته بلکه عبد بودن را صرفاً انجام وظیفه و کسب رضایت خدا دانسته و لاغیر.

علی‌رغم اینکه در شهر خود و در روزمره خود می‌توانسته کارهایی بکند که رضایت خدا را در پی داشته باشد و یقیناً

دغدغه‌مند و نگران همسر و فرزندان خود بود و بدون شک به دنبال کارهای فرهنگی و تربیتی نوجوانان پایگاه و مسجد محله نیز بود ولی خیلی تفاوت است بین اینکه کار را برای خدا انجام دهیم یا برای خدا کار انجام دهیم.

زمانیکه وعده الهی به زمان تحقق برسد جوانی از روستاهای تهران با مشقت و سختی خود را در غالب تیپ فاطمیون به جبهه جنگ حق علیه باطل می‌رساند و آن‌جا می‌شود جزو مصادیق بارز بازوهای محور مقاومت. همه دنیا منتظر این هستند که با گذشت چند دهه از انقلاب اسلامی دیگر ثمره و فرصتی برای رویش مجدد این اندیشه حق خواهی انقلاب ۵۷ در بین نسل

بی‌شک این اخلاص و شجاعت نیز یک‌شبه در وجود جوانی که بین همین مردم زندگی کرده است و با همین شرایط زندگی ما دست و پنجه نرم می‌کرده است به وجود نیامده و حاصل تلاش و تمرین و ممارست و شکست و خستگی‌ناپذیری و شکست اما مجدد یا علی گفتن بوده است. ولی مبنای کار درست است. کما اینکه در سایر موضوعات هم تجربه شده است.

در مواردی که اکنون کشور توسط جوانان به موفقیت رسیده است مانند بعد نظامی یا انرژی هسته‌ای و پزشکی و... این اخلاص، شجاعت، خستگی‌ناپذیری و امید به وضوح نمایان است.

در بخشی دیگر از زندگی شهید مصطفی صدرزاده که می‌توان به وضوح روحیه خستگی‌ناپذیری و ایثار را دید آن‌جاست که در ابتدای جوانی در منطقه محل زندگیشان جزو نفرات داوطلب اصلی کار کمک به ساخت مسجد و پایگاه فرهنگی بسیج بوده. از روایات و گفته‌های همسر ایشان معلوم است که اردوهای جهادی، کار با قشر نوجوان و جوان آن منطقه، تلاش برای ساخت مسجد و جمع‌آوری کمک‌های مردم، اختصاص درآمد شخصی و تلاش برای برگزاری بهتر مراسم و کارهای فرهنگی مسجد و پایگاه جزو دغدغه‌های اصلی ایشان بوده است.

این روحیه خستگی‌ناپذیری و ایثار ابتدا در ایشان جرقه زده و با کارهای فرهنگی شکل گرفته و هدایت یافته و بعد در ادامه در ماجرای سوریه و حملات داعش که می‌رسیم به ظهور و بروز می‌رسد.

کما اینکه شهید صدرزاده با واقع‌بینی و درک درست از مسئله تلاش می‌کند تا به محل وظیفه خود که سوریه باشد برسد اما این بین موانعی سر راهش قرار می‌گیرد که برای سنجیدن عیار حق‌خواهی ایشان امتحانی به جا بوده است و ایشان تلاش می‌کند تا آنها را از میان بردارد. باز هم اینجا روحیه خستگی‌ناپذیری شهید نمایان می‌شود.

حال هدف درست، تلاش هم کافی و نیت هم پاس‌داری از حریم حرم آل الله و شهید هم که با روحیه خستگی‌ناپذیری به تلاش و توسل ادامه داده است. اینجا دریچه‌ای تازه و راهی «من حیث لایحتسب» از طرف همان‌ها که «عنید ربهم یرزقون» اند رزق و روزی شهید می‌شود. با تلاش راهی می‌یابد تا از طریق عضو شدن در تیپ فاطمیون راهی جبهه مقاومت شود و پس از مدتی جزو محبوب‌ترین‌ها و برترین‌ها بشود و باز هم





تنها، بی مردم

نویسنده: حوراء

پرده اول
کمی با خود اندیشید، به یاد آن روز افتاد که با معاویه و عمرو عاص نقشه به شهادت رساندن حضرت را می کشیدند و روزی را بهتر و مبارک‌تر از شب نوزده ماه رمضان نیافتند. دافعه و سیره علی آن قدر قلب آن‌ها را آکنده از کینه و نفرت کرده بود که تنها راه چاره را در به قتل رساندن او می دیدند. قدم به قدم به مسجد کوفه نزدیک می شد لحظه‌ای ایستاد و باز به فکر فرو رفت اما این بار نه به نقشه‌ای که در سر می پروراند بلکه به روزی اندیشید که وقتی حضرت را برای بار نخست ملاقات کرد از محبت او بود و در مدح او سخن بر زبان جاری می کرد؛ اما ناگهان صورتش خیس عرق شد این بار لحظه‌ای را به یاد آورد که علی اسبم و رسم او را پرسید و او خودش را معرفی کرد، این ملجم مرادی، و چهره‌ی برافروخته‌ی علی از جلوی چشمانش عبور کرد که می گفت به راستی تو از قاتلان من خواهی بود! حال زمان آن وعده و پیش‌بینی راستین علی فرا رسیده بود و او شمشیر در غلاف محکم کرد و وارد مسجد کوفه شد.

پرده دوم
تمام شب نگاه به آسمان داشت، امشب را کمی زودتر از خانه دخترش بیرون آمد و برای اذان صبح خودش را به بالای مأذنه‌های مسجد کوفه رساند. او خوب می دانست این آخرین باری است که بر سر این گلدسته‌ها ندای الله اکبر را به زبان می آورد؛ لحظه‌ای به یاد تنهایی‌هایش افتاد به یاد او که تا لحظاتی دیگر به دیدارش خواهد شتافت و این آخرین لحظاتی بود که در فراق زهرا (سلام الله علیها) به سر می برد. قدم به قدم به مسجد نزدیک می شد او خود می دانست هر قدمی که برمی دارد به دیدار حق نزدیک‌تر می شود. آری! به درستی که امشب شب موعود بود، موعود عزت و سعادت، حال و قش رسیدن بود که خودش را برای شهادت آماده کند، ندای بشارت را از آسمان می شنید که این لحظات آخرین شدن چهره واقعی ظلم و نفاق باقی نمانده بود؛ و در حالی که روح علی بسوی معبودش پر کشیده بود شمشیر زهر آگین همان ملعونی که نقاب اسلام بر چهره داشت بر سرش فرود آمد.



پرده سوم

اما بعد دنیای بدون علی ماند و آنان که وقتی خبر ضربت خوردنش را در محراب شنیدند گفتند: «مگر علی هم نماز می خواند!»، دنیای بدون علی ماند و نفاق و جهالتی که بعد از به شهادت رساندن آن حضرت گریبان گیر مردمان دوران حسن بن علی شد و درست لحظه ای که باید تنهایی های پدر را برای فرزندش جبران می کردند پشت او را در برابر قدرت خالی کردند؛ و باز دنیای بدون علی ماند و حسین بن علی که با دورویی و سستی کوفیان، روزگار به سر می برد؛ و مگر این سپاه سی هزار نفره همان مردمانی نیستند که نامه های شان یکی پس از دیگری برای دعوت تنها امام جامعه در برابر ظلم آشکار یزید فرستاده شده بود؟ و بار دیگر چهره کریه نفاق و جهالت آشکار شد که با نام سبط پیغمبر و پسر فاطمه دست به کشتن و به شهادت رساندن او زدند.

پرده چهارم

در این شبها که با نام مولای متقیان علی ابن ابی طالب عجین شده است روضه خوان روضه می خواند و محبتش از غم و اندوه مصیبت و مظلومیتش اشک بر دیدگان شان جاری می شود. اما من در این میان به این می اندیشم که به راستی چه شد و چه بر سر آن شیر جمل آمد که این گونه بعد از بیعت کردن مسلمانان در غدیر خم جریان سقیفه و بر روی کار آمدن خلیفه اول به میان آمد! امان از نفاق و جهلی که بر آن جامعه حاکم بود، جامعه بعد از نبی اکرم که بوی دو رویی و روی بر گرداندن از غدیر به مشام می رسید و باز امان از غفلت مردم که در جامعه ای که جهل ریشه دوانده باشد گروهی با جریان نفاق در رأس حوادث قرار می گیرند و با استفاده از نادانی مردمان شان سرنوشت شومی را رقم می زنند و این گونه می شود که بعد از پیامبر کسی دست یاری علی را لبیک نمی گوید و او می ماند و جامعه ای که دیگر رنگ و بوی سخنان توحیدی و ولایی نبی اکرم را ندارد. حال در این بین به قدری مردم و باوران پیغمبر چشمان شان را بر روی حقیقت و تنهایی های علی بسته اند که این گونه به تماشای جهالت می نشینند و دست در گریبان نفاق بر مظلومیت علی می تازند. علی آن انسان کاملی است که جاذبه اش عشاق را مست خود می کرد و دافعه اش مخالفان و جاهلان را به سرگشتگی و حیرت وامی داشت و دست هر ظالم و حاکمی را از عدل و مسلک و سیره اش کوتاه می کرد. به راستی که این مظلومیت ها به دورانی برمی گردد که قلب ها از جریان نفاق آکنده شده بود و چنان بر مرکب غفلت خود می تازند که حضرت، پسر و امام بعد از خودش را سفارش می کند تا به جنگ با منافقان نرود و همین طور قرآن نیز ما را هشدار می دهد که بترسید از نفاق و گروه منافقان، آنان که با چهره اسلام اقدام بر علیه آن می کنند و این جریان نه تنها به عصر آن حضرت محدود نمی شود بلکه بسیار در جامعه امروزمان با آن مواجهیم که دستانی از پشت پرده

حضرت محدود نمی شود بلکه بسیار در جامعه امروزمان با آن مواجهیم که دستانی از پشت پرده اسلام همت بر به جهالت کشاندن و بر زمین زدن مسلمین دارند. اما قدرت جاذبه او وصف ناشدنی است تا جایی که آن غلامی که به خاطر خطایش و با حکم علی مجازات شد باز در برابر دشمنان او کوتاه نیامد و سخن از عشق وصف ناشدنی امیر المؤمنان بر زبان جاری کرد. حب علی یارانش را از حلقه وصل دنیا آزاد کرد و از خویشان پرستی و خود خواهی نفس رهایی بخشید، تا آن جا که جان ها در راهش فدا شدند و از آن زمان که دست علی در دست پیغمبر گره خورد و ندای مَنْ كُنْتُ مَوْلَا فِهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَا به گوش همگان رسید شیعیه و محب علی بر سر مآذنه ها ندای أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ سر دادند. علی آن شیر مرد جنگ های جمل و صفین نه تنها با شمشیر ابن ملجم کشته نشد بلکه نام و سیره و سنتش در اعصار دیگر طنین انداز شد، و او همان امام فُزْتُ رَبِّ الْكَعْبَةِ ای است که مادران فرزندان شان را از همان کودکی با نام علی بزرگ می کنند و از عشق علی زیر گوش شان زمزمه می کنند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ.

نماد يك ایدوئولوژی

نویسنده: فاطمه عامری

پیدا می‌کرد و از دشمن نمی‌هراسید او که اشداً علی‌الکفار بود و دشمنان حتی جرئت آوردن اسمش را هم نداشتند. حاج قاسمی که دفاع از اهل‌بیت و ولی‌فقیه را بر خود واجب می‌دانست و وابسته به حزب و جناح خاصی نبود و دل به دنیا و مادیات نسپرده بود. خواسته‌اش خدمت به انقلاب و بود و این دست‌آورد عظیم امام را حرم جبهه اسلامی می‌دانست. او قهرمان ما و قهرمان هر کسی است که از انسانیت بهره‌ای برده است و قلب صادقی دارد. قهرمانی که او را به تدبیر، شجاعت، شهامت، تلاش بی‌وقفه و خستگی ناپذیر در مسیر خدا، می‌شناسیم، و همگان او را نزدیک به قلب خود می‌بینند، حاج قاسم صدایش می‌کنند و به وقت نماز گزاردن به پیکر مطهر او، با اشک مهر تایید به «اللَّهُمَّ إِنَّا لَا نَعْلَمُ مِنْهُ إِلَّا خَيْرًا» می‌زنند. و امروز اوست که هنوز محل رفع مشکلات مردم است اما حال با عنایت ویژه خدا، و با

را بیشتر مستأصل می‌کند. او در راه دفاع از حریم پر نور اهل بیت چنان تلاش و از خود گذشتگی کرد که یکی از شخصیت‌های مهم و تأثیرگذار در نابودی داعش شد. فرماندهی بی‌نظیر که در صحنه نبرد هم از یاد خدا غافل نشد و در خط مقدم حضور

باید به حاج قاسم به عنوان یک مدرسه درس آموز نگاه کرد زیرا مکتب حاج قاسم مبنی بر فرهنگ قرآن، ایثار و شهادت و عاشورا است که پیاده‌سازی این مکتب برای نوجوانان و جوانان یک نیاز ضروری تلقی می‌شود. (مقام معظم رهبری)

حاج قاسم سلیمانی آن هنگام که دل به جریان انقلاب اسلامی سپرد، تمام زندگیش را بر اساس آرمان‌های این انقلاب تنظیم کرد و به راستی مکتب او امروز همان مکتب امام خمینی (ره) است که در زندگی خود عملیاتی کرده بود و او را تبدیل به یک الگوی نمونه کرد. او که دانش آموخته دانشگاه جنگ و دفاع مقدس بود، به خوبی توانست آنچه که در هشت سال دفاع مقدس درک کرده بود را در قلب خود حفظ کند و تا لحظه آخر عمرش در این سنگر حفظ کند. جهاد او به اندازه عمرش طول کشید و ثمره‌اش اقتداری است که امروز در جبهه مقاومت دارد و هر روز که می‌گذرد دشمنان





دستانی

مشگل

گشایتر؛ همان

«أَشْدَّاءُ عَلَيَّ

الْكَفَّارِ رُحَمَاءُ

بَيْنَهُمْ» ای که

دشمنانش سخت

از او می‌هراسیدند،

و عاقبت بودنش را

تاب نیاوردند و

نمی‌خواستند که

بماند؛ اما اکنون با

اقدامشان کاری کردند که

دیگر رفتنی نباشد. به راستی

سخن حق این چنین بود که

شهیدان زنده‌اند و عند ربهم

یرزقونند و حاج قاسم نیز بعد از

شهادتش زنده‌تر از همیشه جلوه

می‌کرد. دریغ از آنکه آن‌ها نمی‌دانستند

شهید شیشه عطر است، وقتی که بشکند

همه جا از عطر او پر می‌شود و برای آنان

شهید قاسم سلیمانی به مراتب خطرناک‌تر

از قاسم سلیمانی است.

همه می‌دانستیم که او عاشق شهادت

بود، برایش اشک می‌ریخت و جاماندن از

قافله‌ی دوستان شهیدش پیوسته قلب او را

می‌آزرد. اما در نهایت آرزویش او را در

آغوش خود گرفت و عاشق به معشوق رسید

و عاقبت بخیر شد.

ما عاقبت بخیری آرزو می‌کردیم و عاقبت

این چنین خیر او باعث شد ما هم خیر را در

راهی که او قدم برداشت، جست و جو کنیم.

راهی که در وصیت نامه اش می‌خوانیم

علی بن ابی طالب و فرزندان معصوم و

مظلومش در آن جان خود را که جان جهان

و خلقت بود، تقدیم کردند.

و مگر نه اینکه برگرداننده دل‌ها خداست،

خدایی که خان کریمانه‌اش را برای شهادت

پهن کرده است و در این وادی دل‌های ما را

متوجه حاج قاسم کرد و به وسیله شهید و

لطافت روحش، قلب سخت شده‌ی ما را به

فطرت خویش برگرداند؛ و این نعمتی بود که

خدا به حاج قاسم برای خلوص و وفای به

عهدش داد.

از آن به بعد

مزارش عاشقان بسیاری را

سمت خود کشید و بسیاری از مردم

عهد مستحکم خود را با خدا، همان جا

بستند و این دشمنان را ترساند که جای

جای این وطن یک قاسم سلیمانی برخاسته

است، که دوباره نقشه‌ی خود را تکرار کردند

و دست به ترور زائران مزارش زدند، زائرانی

که به جای مزار حاج قاسم، خود حاج قاسم

را از نزدیک زیارت کردند و در جوار مهربانی

خدا، آرام می‌گرفتند.

برای ما تلخ بود و سخت، ولی عزممان را

بر مسیر حقی که می‌رفتیم، راسخ‌تر کرد. ما

بودیم و اندیشه انتقام حاج قاسم، حالا باید

بیشتر از قبل می‌جنگیدیم که به وقت

پیروزی، پرچم همه‌ی شهیدانمان را بالا

ببریم. زندگیمان دیگر فقط زندگی ما نبود،

زندگی پایان یافته شهیدایمان هم بود، باید

ادامه می‌دادیم و ادامه می‌دهیم.

دست جدا شده‌ی علمدار ما امروز، دست

نویسنده‌ای است که به یاد شهیدان و به خیر

قلم می‌زند، دست معلمی است که تدریس

می‌کند و دست همان کودک فلسطینی

است که در مقابل نیروهای صهیونیستی

مقاومت و دفاع می‌کند.

بهترین سلام‌های خدا به تمام شهیدان،

حاج قاسم عزیز، شهیدان حادثه تروریستی

کرمان و به ویژه شهیده فائزه رحیمی عزیز.

با امید به آنکه ما را دعا کنند تا بتوانیم حقی

که به گردنمان دارند، به خوبی ادا کنیم و

مثل آنان عاقبت بخیر شویم، ان شاءالله.

منتظران؟ حاضر...

نویسنده: آلاء

سکوت و رکود تا به کی؟ سینه‌های زلال آب را کد می‌گندد و لجن می‌بندد! روح‌های لطیف‌تان را خرج چه می‌کنید؟ خرج مدرنیته و تربیت غرب‌گرایانه یا پرورش پیغامبرانه؟ بین انبوه فرمول‌ها و دستورالعمل‌ها که در نهاد پاک کودکان تزریق می‌کنید، بذر رشد و سعادت نیز می‌کارید؟ بچه‌های تشکیلاتی دانشگاه فرهنگیان! شما کجایی؟ طعنه‌ها و مخالفت‌ها که سرکوبتان نکرده؟! یادتان که هست هدف، در راه افتادن است نه رسیدن؟! فراموش که نکرده‌اید مقصود همان مسیر است و مسیر، همان سرآغاز رشد؟

هر صبح جمعه ندبه خواندن و مویه کردن راه به جایی نخواهد برد که پادشاه این فراق، تربیت است! و بزرگترین و مؤثرترین نقش در تربیت را در حال حاضر حوزه‌های علمیه و نهاد آموزش و پرورش دارند! چقدر از وظیفه خود را به درستی عمل کرده‌ایم؟! وظیفه که می‌گویم نه به معنای آن دستورالعمل‌های تکراری و محدود توسعه و تمدنی برگرفته از مبانی غرب، بل به معنای مجری تربیتی نسل آخرالزمان و کادر اجرایی مبحث ظهور! چندان سخت هم نیست! فقط با خود بیندیش هدف از ارسال رسولان را، که معلمی شغل انبیاست و آن امین اسرار او گفته است که «انی بعثت معلما» و قیاس کن با آنچه از معلمی که امروز برایت تعریف کرده‌اند و قانعت کرده‌اند به پذیرفتن...

بین به راستی معلمی؟ همان معلمی که مهدی برای آمدن می‌خواهد؟ همان معلمی که معبود، مهدی را برایش فرستاده؟

و پس از آن، روایت انسان دویست و پنجاه ساله‌ای برای ابناء بشر رقم خورد که مجموعه رسالت آن صد و بیست و چهار نفر را در سیره تربیتی دوازده نورزاده، متجلی ساخت و اما آن دوازدهمین! آن دوازدهمین نورزاده را بشناس که هموست کامل‌کننده‌ی هدایت و رشد مردمان. و به همان سان که رسالت صد و بیست و چهار پیامبر خدا را می‌توان در مجاهدات و سیره ائمه یافت، تلخیص سبک زندگانی ائمه نیز در سیره قائم آل محمد، متجلی گشته است!

از همان سحر در نیمه شعبان ۲۵۵ هجری، کتابت هدایت و سعادت انسان کامل، و به ولی‌الله نائل شد، تا سنت الهی را به اجرا درآورد.

اکنون، من با شما هستم! خواهران و برادران دانشجومعلم! سوای از فاصله دور و دراز نظام آموزشی‌مان با تعلیم و تربیت اسلامی، خود ما به عنوان معلمان آینده و پرورندگان نسل ظهور موعود، چه گامی در راستای نیل به سوی نور برداشته‌ایم؟

دور گردون می‌چرخد و بشر، روزگار را به تبعیت از پدر خویش، آدم سپری می‌کند. و از آن دم که آدم هبوط کرد تا کنون، هیچ نبی و مرسل‌ی نیامده مگر آنکه آوای مقصد یار را در مسیر رشد، بنوازد. هیچ‌یک از انبیاء الهی را می‌بینی که بیایند و تو را به امری جز سعادت بخوانند؟ دانه‌ای را تصویر کن که برای نیل به مقام مسعود خویش، چگونه از سنگلاخ خاک سرسخت عبور می‌کند و زخم‌ها را به پیکر نحیف می‌خرد تا در نهایت سر از خاک برآرد و رو به تشعشع آفتاب، بکوشد؛ تو، توی انسان، چگونه و چقدر برای نیل به مقام مسعود خود می‌کوشی؟

آن محبوب لایزال، از آدم صفوه الله تا محمد رسول الله، صد و بیست و چهار هزار آیت مطلق را برای تو نازل کرد تا از سنگلاخ روزمرگی و عادات سر برون آوری و زخم‌ها و طعنه‌ها را به جان بخری تا تالو آفتاب جان را به چشم دل ببینی و به سوی آن یار، همان بی‌همتای دلربا، اوج بگیری.

ارتش برای کدام جنگ

نویسنده: مائده حداد

نمی‌گوییم برنامه‌ریزی شده اما شما بخوانید با سناریویی چندین‌ساله، نظام لیبرال، با استفاده از ابزار رسانه و جذابیت آن، این گرایش شییطانی را در جوامع تزریق کرده است.

اگر تنها به این وجه بارز و پررنگ بی‌تی‌اس توجه کنیم که علاقه و گرایش به تظاهرات غیرفطری، را بسط می‌دهد، همین کافیسست که برای فردای فرزندانمان نگران باشیم و از حدت نگرانی، شب نتوانیم بخوابیم! شیطان همیشه راهی برای تقابل با فرزندان آدم داشته است؛ همانگونه که در کتاب نور آمده، سوگند خورده که انسان را از پیش و پس، چپ و راست گمراه سازد؛ و تنها راه تأخیر در مجازات آن پلید و تقابلی با خلیفه‌الله، ترویج کثافت گناه است تا مردمان آن عهد قالدو بلی را به یاد نیاورند.

ترس سرمایه‌داران جهان از ظهور و برقراری نظام عدل الهی به آنجا رسیده است که بی‌کم و کاست در خدمت شیطان، در صداند فرزندان آدم را از هویت الهی و نفس مقدس خویش دور سازند و اینگونه است که ثروت، در جیب خون‌آلودشان، خروار خروار می‌نشیند و فقر و جهل، حیات انسان را می‌بلعد؛ لیک این کتاب سیاهی است به قلم خیال‌واهی بردگان ثروت، که محصولی جز پوچی نخواهد داشت و اگر باطل، قدرت داشته است، حق همیشه نیرومندتر بوده و خواهد بود.

فرهنگ کره‌ای، بل آن فرهنگ مورد نظر کمپانی‌های حامی گروه‌های موسیقی و موزیک ویدیو در سبک کی‌پاپ!

کی‌پاپ در پس جذابیت ظاهری خود، مفاهیم عمیقی در دل جای داده که آن را به مخاطبان خود القا می‌کند؛ بدیهی است که گرایش به این موسیقی منجر به گرایش فرهنگ کره‌ای شده و اکنون عده‌ای از قشر جوان در صدد مهاجرت به سرزمین چشم‌بادامی‌ها و یادگیری زبان کره‌ای هستند.

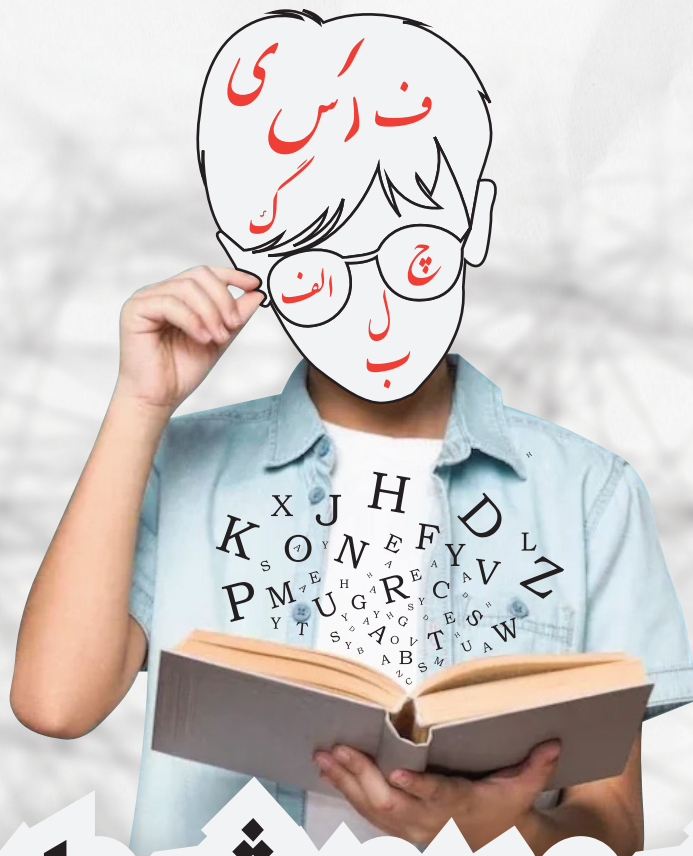
حتماً اسم بی‌تی‌اس را شنیده‌اید! گروه هفت‌نفره بی‌تی‌اس، مخفف «پسران ضد گلوله» از محبوب‌ترین فعالان حوزه کی‌پاپ هستند. محبوبیت این گروه به جایی می‌رسد که گزارش خبرگزاری فارس تعصب در هواداران این گروه منجر به اهانت و خشونت و بعضاً کتک‌کاری در کره جنوبی شده است.

در ظاهر بی‌تی‌اس، هفت پسر با هیأت و شاکله مردانه می‌بینیم که پوشش و زیورآلات زنانه، زینت‌بخش چهره به شدت ظریف و زنانه آن‌هاست؛ پررنگ‌ترین مسئله‌ای که اینجا به چشم می‌خورد، اخلاص در هویت جنسی اعضای گروه و گرایش هواداران آنها به ظاهری اینچنین است و وای به حال تینیجری‌های به غایت اثرپذیر ما که در حال تشکیل هویت خویش در این سنین است!

در تمام دنیا، همه ادیان الهی با تأکید بر اینکه انسان یا زن است یا مرد، از بروز اختلالاتی پیشگیری کرده‌اند و امروزه، ما

احتمالاً حداقل یک‌بار با طرفداران موسیقی کره‌ای مواجه شده‌اید! آوازه بازار داغ هوادارانش هم بی‌شک به گوش‌تان رسیده است! به این سبک موسیقی که بیشترین مخاطب و علاقه‌مند را در رده سنی نوجوان و جوان دارد، کی‌پاپ می‌گویند. کی‌پاپ یکی از محبوب‌ترین موسیقی‌های محصول کره جنوبی است که چهل سال قدمت دارد. البته این نوع موسیقی از سال دوهزار به بعد در سراسر جهان شهرت یافت. یافته‌ها حاکی از این است که روند تبدیل شدن به یک سوپر استار در کره جنوبی فرایندی سخت و طاقت‌فرسا است که به وسیله کمپانی‌های بزرگی صورت می‌پذیرد. در این کمپانی‌ها معیارهای زیبایی به طرُق بی‌رحمانه‌ای اعمال و اجرا می‌شود؛ راهکارهای تناسب اندام با مصرف آب و یخ، عمل‌های زیبایی پی‌درپی و تغییر هویت و قرنطینه از معدود موارد مذکور هستند. در صنعت کره، کی‌پاپ با زرق و برق هر چه بیشتر و تجمعات سنگین‌تر، در جهان منعکس شده و کسی توجهی به پشت‌پرده این دیزاین اکلیلی و صورتی ندارد.

طبیعی‌ست که گذر این موسیقی به ایران هم بخورد و به علت جذابیت‌های سمعی و بصری ویدئوهای منتشر شده، شمار زیادی از طیف نوجوان اثرپذیر جامعه را به خود جذب کند. با ورود و محبوبیت کی‌پاپ در کنار علاقه‌مندی به تماشای سریال‌های کره‌ای؛ مسیر را برای ورود فرهنگ کره‌ای به مرزهای فکری و فرهنگی ایرانیان، هموار ساخت. به عبارتی بهتر است بگوییم، نه



آموزش و پرورش و ارداتی

نویسنده: امیر حسین کابلی

منجلا ب قرون وسطا و حتی در دوران رنسانس، مشتاق واردات چنین ساختاری از نهادهای آموزشی ما بود کاملاً مشخص می‌شود. نمونه‌های ممتازی همچون مؤسسات آموزشی جندی‌شاپور و شاگردان برجسته مکاتب علمی ائمه همچون جابر بن حیان، شاگرد امام جعفر صادق (ع)، که نشان از توجه و گسترش علوم روز در کنار مسائل بنیادی و اصلی مبنایی و جهان‌بینی توحیدی به معرفت است.

این مسئله را حتی بسیاری از نظریه پردازان طرفدار غرب هم که به تعبیر خودمان آن‌ور آبی هستند مثل سید حسین نصر در کتاب جوان مسلمان و دنیای متجدد اشاره کرده‌اند؛

«به گونه‌ای که کل نظام کالج‌های غربی که زمینه را برای ظهور دانشگاه‌ها در غرب جدید فراهم آوردند، رابطه بسیار نزدیکی با نظام مدرسه‌های اسلامی دارند و توجه به این نکته بسیار لازم است که نهادهای آموزشی غربی به‌خصوص دانشگاه‌ها، از اجزای اساسی متشکله دنیای متجدد نبوده و

و روستاهای خودمان باز شده است. اگر بخواهیم تاریخچه نهادهای آموزشی غرب و نظام وارداتی آموزشی فعلی کشور خودمان را بررسی کنیم با خط زمانی که نقطه زمانی رنسانس آن را به دنیای تقسیم می‌کند روبه رو هستیم. نیمه دوم خط، زمان پس از رنسانس است که دو مؤلفه نو سازی و غیردینی بودن از اساس و ویژگی‌های شاخص آن است. نیمه اول پیش از رنسانس است که آموزشی در خدمت کلیسا با رنگ و بوی مذهبی و دینی با تعالیم دینی و بومی از بارزترین نشانه‌های آن است. در این طرف میدان اما اگر از آموزش و پرورش اسلامی بخواهیم بحث کنیم، شاید این تصور عوام‌زده این ذهنیت را در ما تقویت کند که آموزش و پرورش اسلامی، آموزش و پرورش غیر تخصصی و محدود به تعالیم دینی و زندگی اخروی انسان و بی‌توجه به مسائل روز و اقتضائات زمانه امروز ماست. اما با بررسی علمی و تاریخی درست، برگ زرین آموزش و پرورش اسلامی و جایگاه علمی آن در زمانی که غرب در

سخن از تحول در نهاد آموزش و پرورش که می‌شود، حلقه مفقوده را تنها اقدام عملی می‌پنداریم و از چرایی و چیستی تحول چشم می‌پوشیم و با چشمانی بسته در مسیر پرتلاطم و ناهموار چگونگی پیاده‌سازی تحول در نظام آموزش و پرورش قدم می‌گذاریم. پیش از هر مسئله‌ای نخست باید با نگاهی اساسی و بینشی درست در قبال مقوله چیستی، ضرورت و چرایی تحول، پایه و ستون این ساختمان بلند بالای تحول که قرار است ما را از فرش به عرش برساند، پی‌ریزی و مقاوم‌سازی کنیم. شاید در برخورد اول بگوییم اصلاً چرا تحول؟ به عبارتی مشکل و نقاط ضعف نظام آموزش و پرورش فعلی کشورمان در مقایسه با آموزش و پرورش اسلامی مورد انتظار ما چیست؟ اگر صفحات تاریخ را کمی ورق بزنیم و به گذشته برگردیم، اگر در گذشته مواجهه نظام تربیت رسمی ما با نهادهای آموزشی غرب منحصر به افرادی بود که برای تحصیلات تکمیلی به کشورهای اروپایی می‌رفتند، امروزه پای آن نهادهای آموزشی به شهرها

وارداتی، کهنه و فرسوده که تناسبی با خواسته‌ها و بوم فکری و فرهنگی ما ندارد و در تحقق هدف حیات طیبه، حیاتی که هم دنیای متربی را تامین و هم آخرتش را آباد کند، فشل و ناکار آمد است. با دانستن وضعیت فعلی آموزش و پرورش و چرایی تحول و ترسیم دورنمایی از وضعیت مطلوب ما از آموزش و پرورش به چیستی و معنای تحول می‌پردازیم. در کلام حضرت آقا ما با تعبیر دگرگون‌سازی عمیق و تحول بنیادین طرف هستیم؛ به عبارتی تغییر در محتوای کتاب درسی، تغییر در شیوه‌های جذب و گزینش معلمان و همه این بایسته‌ها با وجود لازم بودنشان، کافی و مقصود اصلی ما نیستند. تحول ما باید در زیربنای آموزش و پرورش و در ریشه‌ها رقم بخورد. اگر بپرسند ریشه‌ها در آموزش و پرورش کدام است؟ تحول عمیق یعنی چه؟ تحول در تئوری‌های حاکم بر آموزش و پرورش، تحول در مبانی نظری آموزش و پرورش و تحول در فلسفه تعلیم و تربیت، اینها ریشه‌هاست.

اگر تحول را با این معنای ریشه‌ای و عمیق و بنیادین مورد بررسی قرار ندهیم جام زهر سند ۲۰۳۰ را به حلاوت نوش‌دارو، می نوشیم. چرا که بسیاری از راهکارهای این سند هم، بدون در نظر گرفتن مبانی و ریشه‌های مسموم آن، مرهم زخم‌های ما جلوه می‌کند. اما با توجه به تعریف ما از چرایی و چیستی تحول مشخص کردیم که تنها تحول عمیق و بنیادینی که پاسخگو و متناسب با اهداف و مبانی فکری - عقیدتی و تربیتی ما باشد مورد پذیرش ماست. راه را اگر از چاه باز شناسیم، شتاب حرکت ما سقوطمان را سریع‌تر و کشنده‌تر می‌کند. به امید حرکتی بنیادین، آگاهانه و ماندگار در مسیر تحقق و اجرایی‌سازی سند تحول بنیادین.

مبنای آموزش غربی هستند که اولاً علمی را معتبر و علم به حساب می‌آورد که در قالب حس یا تجربه و عقل اثبات‌پذیر باشد و علاوه بر آن علمی که انسان، محور آن باشد و بتواند زندگی دنیایی انسان را به بهترین شکل سامان دهد. به همین دلیل است که با این مبنا، اخلاق و ارزش‌های اخلاقی نیز به نسبت می‌رسند و هر چه را که منفعت فرد با ملاحظه منفعت اجتماع تهدید نکند مورد پذیرش است و از یک حقیقت و ارزش واحد چشم پوشی می‌شود.

مدارسی که برای سر و سامان دادن زندگی دنیایی انسان و آسان کردن معیشت و تأمین رفاه مادی او به آموزش علمی مرتبط با همین اهداف پا گرفتند و در عرضه دست و دل بازانه غرب، ما ایرانیان هم به رسم ادب بدون شمردن دندان‌های اسب پیش‌کشی، با خوش‌بینی و خرسندی پذیرای این مولود نامبارک بودیم. غافل از اینکه قواره و اندازه و ظرف خواسته‌ها و انتظارات ما از آموزش و پرورش اساساً با خواسته‌ها و انتظارات غرب از این آموزش و پرورش وارداتی از پایه متفاوت بود. ما تربیت و آموزش را اقداماتی برای شکوفایی قوا و استعدادهای انسان جهت شکوفایی فطرت او و رساندنش به مقام خلیفه‌اللهی می‌دانستیم؛ حال آنکه غرب انسان را اساساً در حد حیوانات و جمادات صرفاً طالب رفاه و آسودگی و بهتر برآورده کردن نیازهای روزمره مادی خود می‌داند و تربیت را هم پرورش انسانی مطیع که بتواند منافع خود را بدون تعرض به منفعت دیگری استیفا کند معنی می‌کند. این تفاوت در عرصه مبانی فکری و به دنبال آن خواسته‌ها و انتظارات ما از آموزش و پرورش، مهر بطلانی بر ایده واردات چشم بسته این رهاورد شوم می‌زند.

مشکل اساسی ما آموزش و پرورش است

به پیش از دوران غرب جدید تعلق داشته است.»

سه مورد از شاخصه‌های اساسی نظام آموزش و پرورش وارداتی:

۱. همگانی و متمرکز شدن آموزش
تأسیس مدارس ابتدایی و متوسطه و قانون تعلیمات اجباری و باز شدن درهای آموزش دانشگاهی به روی مشتاقان تحصیلات تکمیلی از جمله نتایجی بود که در کنار آثار مثبت خود به دلایلی که اشاره شد همچون تفکیک و شعبه‌سازی علوم بدون در نظر داشتن نقطه محوری اصلی و علم‌زدگی و همچنین تجویز برنامه و محتوای درسی ثابت و از بالا به پایین برای کلیه جامعه دانش آموزان به گونه‌ای که برنامه درسی بدون در نظر گرفتن بوم فرهنگی و جغرافیایی و نیاز اصلی و منحصر به فرد دانش‌آموزان تدارک و الزام گردیده.

۲. تقطیع و تفکیک شعب دانش
در نظام آموزش و پرورش معیار اسلامی، دانش و حیطه‌های مختلف معرفتی با وجود تفکیک و تمایز از یکدیگر همگی به صورت مشترک ابزاری در جهت افزایش معرفت و توسعه وجودی فرد در مسیر قرب الهی و تحقق حیات طیبه مورد توجه قرار می‌گیرند. اما در نظام آموزش و پرورش وارداتی غرب، جهان‌بینی واحدی که مایه وحدت رشته‌های علمی گوناگون شود وجود ندارد و در پی این مبنا تقسیم‌بندی و تفکیک میان علوم طبیعی و ریاضی در یک طیف و علوم انسانی و اجتماعی در طیفی دیگر رهاورد این جزئی نگری و فقدان جهان‌بینی درست و جامع و همه‌جانبه‌نگر است.

۳. مبنای اومانیستی و پوزیتیویستی آموزش

به زبان خودمانی‌تر انسان‌محوری و اثبات‌گرایی در آموزش از شاخصه‌های بارز و



مصاحبه کننده: فاطمه جوادی

معلمی با طعم دینی

دلیل انتخاب شما برای این رشته چه بوده است؟

پاسخم را با یک خاطره شروع می‌کنم؛ این مسئله به سال ۹۶ و ۹۷ برمی‌گردد. خب مسلماً بعد از کنکور به میزان زیادی درگیر انتخاب رشته و دانشگاه بودم و اهمیت انتخابم به اهمیت کل عمرم بود و در کنارش بحث علاقه و بازار کار و ... هم مطرح بود. در مجموع پس از تأمل بسیار و مشورت به این رسیدم که اولویتم دانشگاه فرهنگیان باشد. منتهی اینکه چه درسی را انتخاب کنم برایم جای سوال بود، تا اینکه با راهنمایی دقیق و خوب مادرم تمام کتاب‌های دبیرستان را جلوی خودم قرار دادم و از خودم پرسیدم که بیشتر دوست دارم با کدام کتاب سر و کار داشته باشم؟ من کتاب دین و زندگی را انتخاب کردم. از آن انتخاب چند سال می‌گذرد و الحمدلله احساس و انگیزه خوبی برای تدریس دارم.

سلام و عرض ادب وقت بخیر
خودتان را معرفی کنید. «در چه رشته‌ای تحصیل کرده‌اید؟ معلم چه پایه ای هستید؟...»

عرض سلام و احترام دارم خدمت شما و مخاطبین خوب نشریه بیت الغزل آغاز سال نو و ماه مبارک رمضان را تبریک عرض می‌کنم. اینجانب محمد محمدیان، مقطع کارشناسی را در رشته آموزش الهیات پردیس شهید باهنر اصفهان گذرانده‌ام و اکنون معلم مقطع متوسطه اول و دوم هستم و دروس دینی و قرآن و عربی را تدریس می‌کنم.

به عنوان یک معلم دینی در سال اول تدریس خود چگونه توانستید با دانش آموزان دوره اول و دوم متوسطه ارتباط برقرار کنید و میان خود و دانش آموزان تان رابطه‌ای صمیمانه برقرار نمایید؟ چگونه باعث علاقمندی آنها به این درس شدید؟

بنده سابقه مربی‌گری و تدریس را از اوایل دبیرستان دارم. داخل مسجد محله و مجموعه‌های فرهنگی فعال بودم. خب هدف از اینکار ارتباط‌گیری و بعد جذب و نگه داشتن مخاطب بود. یعنی آنقدر که آن زمان این مسائل اهمیت داشت بحث محتوا اولویت بعدی بود. خب مسلماً از این جهت تمرین و تجربه شد.

بنظر بنده معلم خوب حتماً باید مربی خوبی بوده باشد تا بتواند اثر بگذارد. دانش آموزان دهه هشتادی و دهه نودی هم برادر و خواهر و فرزند خود ما هستند، نه فرزندان یک ملت بیگانه و کسی که زبان‌شان را فهم نکنیم. باید به حرف‌شان گوش داد چون پر از کلمات ناگفته هستند. باید به این برسیم که هر دانش آموز یک دنیا و یک داستان دارد. دانش آموزان گاهی دنبال شنیده شدن و دیده شدن هستند. من نمی‌گویم می‌شود همه را شنید و با همه همراه شد. اما می‌شود با یک نگاه محبت آمیز یا لبخند یا همراهی، او را از میان چالش‌ها عبور داد و به زندگی امیدوار کرد. دانش آموزان با معلم‌های جوان بهتر ارتباط می‌گیرند. یک معلم پرانرژی، شاد، همدل و آگاه به مسائل روز نوجوان دانش آموز خودش را به درس علاقه مند می‌کند.



به‌عنوان یک معلم تحول‌خواه و فارغ‌التحصیل از دانشگاه فرهنگیان به‌نظر شما چگونه می‌توان تربیت را محقق کرد؟

سوال خوبی بود؛ اولین نقطه آغاز حرکت یک معلم تحول‌خواه این است که رسالت تاریخی خودش را باور کند و فهم کند که این رسالت تاریخی معطوف به چارچوب کلاس درس نیست. بلکه معطوف به یک جامعه می‌باشد و در این راستا می‌تواند کاری کند که مثلاً نهاد خانواده و بقیه نهاد های اجتماعی را با خود همسو و همراه کند.

برای اینکه به این فهم برسیم اولاً باید روزانه مطالعه کنیم و کتاب خواندن و صوت شنیدن و استاد دیدن خودش موضوعیت دارد. منظورم رشد فردی است.

مسئله بعدی شبکه‌سازی است. هیچ وقت نمی‌شود بصورت انفرادی تحولی را رغم زد. مثال بزنم: شما معلم پایه سوم هستید، هرچقدر خوب تربیت کنید اگر معلم پایه چهارم همراه شما نباشد کار شما کم اثر می‌شود. از زاویه دیگر به ماجرا نگاه کنیم، مگر می‌شود شما بخواهید تربیت کنید ولی صدا و سیما، فضای مجازی، کارخانه‌جات، اصناف و ... را با خودتان همراه نکنید. فهم این جمله کلیدی مهم است: آموزش و پرورش نهاد آموزشی نیست بلکه یک نهاد اجتماعی است.

دانش آموزی داشته‌اید که در کلاس برای شما چالش برانگیز باشد؟ «اگر بله آن چالش چه بوده است؟»

قطعاً بله. قبلاً دبیر مدرسه‌ای بودم که پنجره کلاس رو به زندان مرکزی شهر باز می‌شد. به شوخی سر کلاس می‌گفتم: «اگر اینجا سر کلاس درس آدم نشدیم باید برویم آنجا داخل زندان آدم بشویم.» خب این یک شوخی تلخ بود ولی واقعیت داشت.

کلاسی داشتم که نیمی از دانش‌آموزان درگیر مشکلات روان شناختی بودند. و آنجا فهمیدم یک معلم باید یک روانشناس هم باشد. هفته اول تدریس فهمیدم مدیریت کلاس درس مهم‌تر از هر چیزی هست. منظورم این است که شما بعنوان رهبر مسلط به کلاس باشید.

دانش آموزی داشتم که قصد خودکشی داشت و خارج از وقت مدرسه برای او وقت گذاشتم و الحمدلله امروز دانشجوی رشته مهندسی در یک دانشگاه خوب هست.

همه اینها شدنی است اگر نگاه معلم بصورت اداری نباشد یعنی صبح بیايد و ظهر برود؛ و اگر معلم خودش را مربی ببیند مسلماً هر دانش آموزی داستان و ماجرای خودش را دارد و می‌تواند با آن‌ها سازگار شود.

شبیهات دانش‌آموزان را چگونه پاسخ می‌دهید؟ آیا تاکنون تاثیر حرف‌های خود را در آنها دیده‌اید؟

بنظرم هر معلمی و مخصوصاً معلم دینی باید یک بار دوره طرح ولایت را شرکت کند. همچنین یکبار کتب شهید مطهری را بخواند که من دوره مجازی طلعه حکمت را توصیه می‌کنم. یکبار کتاب طرح کلی اندیشه اسلامی را بخواند؛ این کتاب اسلام اجتماعی را معرفی می‌کند. خصوصاً الآن که مصادف با ماه مبارک رمضان است و این کتاب سخنرانی حضرت آقا در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۳ شمسی است. می‌خواهم بگویم یک معلم باید در درجه اول خوب تربیت شود تا بتواند خوب تربیت کند. خوب بفهمد تا خوب بفهماند و بتواند دانش آموز خردمند پرورش دهد و الآن توجه به مسائل تربیتی و پرورشی بصورت مبنایی، اولویت نظام مسائل آپ هست و این آثار و دوره‌ها می‌توانند کمک کننده باشند.

بسیاری از سؤالات و شبهات داخل این دوره ها و کتب پاسخ داده می‌شود. به تجربه برای بنده ثابت شده است که سؤالات دانش آموزان تکراری و برگرفته از موضوع روز فضای مجازی است. متأسفانه خیلی کم پیش می‌آید که دانش آموزی با مطالعه یا تأمل در ذهن خودش سوالی ایجاد کند.

در جواب قسمت دوم سوال‌تان به جد عقیده دارم عمل و رفتار معلم به صورت ناخودآگاه موثرتر از کلام اوست. دانش‌آموزان بشدت عاشق معلم با جذبه و مقتدر ولی مهربان و با درک و فهم هستند.

اگر بخواهید احساس خود را نسبت به این دو سال تحصیل در یک کلمه بیان کنید آن کلمه چیست؟ و اگر بخواهید جمله ای رو خطاب به دانشجومعلمان دانشگاه فرهنگیان بگویید چیست؟

از طرف یک برادر کوچک‌تر خطاب به همکاران خوب دانشجومعلم بگویم: حضور فعال شما بصورت تمرینی در کلاس درس مثل کارورزی مهم‌تر از هر کلاسی هست. برای کارورزی اگر می‌توانید، ۲ مدرسه را انتخاب کنید؛ یک مدرسه ایده آل و خوب و یک مدرسه پر از آسیب های اجتماعی تا تفاوت‌ها را ببینید. با این کار سال‌های بعد نه حس یاس و ناامیدی به شما دست می‌دهد و نه حس سرخوشی کاذب. و نکته دوم اینکه از فراغ بال خود در زمان دانشجویی استفاده کنید؛ یعنی مطالعه کنید و حتماً بعنوان عضو فعال یک تشکل فعالیت کنید.

و در آخر به معنای واقعی کلمه: معلمی را باید زندگی کرد...

بسیار ممنون و سپاسگزارم از اینکه وقت خودتان رو در اختیار ما گذاشتید
مصاحبه بسیار خوبی بود انشاءالله بتوانیم در این مسیر پر از عشق الگوهای خوبی باشیم

فقط نفوس

نویسنده: فاطمه یوسفی

داد. لاغر و زرد و بی‌جان. نوشته‌اند مجبورند نوزادان را قطع عضو کنند تا آن مجری صهیونیستی بر سر وحشی‌گری با ارباب آمریکایی‌اش رقابت کند و بگوید «نسل کشی؟! ما در چهارماه فقط ۳۰ هزار نفر را کُشته‌ایم!»

برای فردای تاریخ نوشته‌اند..

ولی من دیگر زور دستم نمی‌رسد به نوشتن؛ عجز و استیصالم نمی‌گذارد، شما که دل‌هایتان وصل است، برای آمادگی آمدن آن تنها منجی و احیاگر این انسانیت مُرده، طوری دعا کنید که قلب‌هایتان با تمام وجود باور کند «او تنها درمانِ دردهای بشریت است...»

و می‌گیرند و قالب تهی می‌کنند از ترس؛ خبرها را خوانده‌اید؟ اگر مثل من دل انتشار تصاویرش را ندارید. نوشته‌اند چندین کودک از ترس بمباران قالب تهی کردند و چندین کودک لرزیدند. نوشته‌اند دیروز روز جهانی زن بود ولی برای ۶۳ زنی که بطور میانگین در فلسطین شهید می‌شوند؛ کسی عاملان را تحریم نمی‌کند و کسی یقه‌ای پاره نمی‌کند. مگر «حق حیات» در دسته حقوق عامه زنان جا نمی‌شود؟! نوشته‌اند به آن کودکی که بیمار بود، دارو و غذا نرسید و گرسنه جان

تصویری از گرسنه جان دادن انسان‌ها دارید؟ از جان دادن کودکانی که پدرها و مادرهایشان شاهد تحیف و بی‌جان شدن شان بودند؛ اگر پدر و مادری برایشان مانده باشد...

غم غزه فرای تصورات ماست؛ آنچه ما می‌نویسیم و می‌خوانیم را آنها زندگی می‌کنند؛ آن تصاویری که ما دلش را نداریم منتشر کنیم؛ شبانه‌روز مقابل چشم‌هایشان اتفاق می‌افتد. بدن‌ها بی‌جان، لاغر، نحیف و گرسنه، صدای بمب می‌پیچد و بچه‌ها -اگر به بزرگسالی برسند- با ترومای جنگ زندگی خواهند کرد؛ چنان‌که امروز می‌لرزند





عشق همگانی

نویسنده: زینب مسجدی

ساعت ۳ بامداد جمعه ۱۲ اسفند ۱۴۰۲

به صندوق قرمز رنگ خیره شدم. حالا دیگر، پلمپ‌ها در محل‌های مخصوص خود نصب شده و آماده تحویل به فرمانداری بود. به برگه‌های رای‌ی فکر کردم که ساعتی پیش شمرده شده و مجدد داخل صندوق جا خوش کرده بودند. شاید در نگاه فرد دیگری، تنها تعدادی کاغذ آبی و قهوه‌ای می‌نمود، اما برای من تداعی از امید و آرزوهای همه کسانی بود که امروز پا به این سالن گذاشته بودند.

از سالن بیرون آمدم، سکوت شب با صدای رفت و آمد ماشین‌ها شکافته می‌شد. به برف‌های نیمه آب شده کنار خیابان چشم دوختم. چیزی در آن نیمه شب سرد در قلبم شعله‌ور بود، چیزی شبیه به افتخاری که از غیرت مردم برای سربلندی این مرز و بوم، می‌جوشید. چیزی شبیه به شعله یک عشق همگانی.

اینترنت تلفن همراهم را روشن کردم، سری به گروه فرهنگی دانشگاه زدم: در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست!

۲ ظهر جمعه ۱۱ اسفند ۱۴۰۲

با صدای ناله در، توجهم جلب شد. پسر بچه‌ای دست پدرش را رها کرده به سمت میز دوید. هفت یا شاید هم هشت ساله بود. طی دقایقی که پدرش کارت ملی‌اش را تحویل داد و برگه رای را دریافت نمود، همچنان با اشتیاق و بی‌قراری به من زل زده بود. سرانجام دست در دست پدر، به سوی صندوق‌ها قدم برداشت. خودش را به آغوش پدر سپرد و برگه رای را داخل صندوق انداخت. صدایش را شنیدم که مفتخرانه می‌گفت: خانوممون گفته شما هم می‌تونید با انداختن رای بزرگ‌ترهاتون توی صندوق، توی این حماسه بزرگ شرکت کنید. پدرش موهای مجعد پسرک را نوازش کرد، به سمت در خروج به راه افتاد و ما را با لبخندی که بر لبانمان نشسته بود، ترک کردند.

ساعت ۷ بعد از ظهر جمعه ۱۱ اسفند ۱۴۰۲

رای اولی بود، این را از نگاهش، قدم‌های استوارش و چهره آکنده از غرورش خواندم. نگاهش کردم که به اثر انگشتش در برگه تعرفه خیره مانده بود. ازدحام اطراف او را به خود آورد، برگه‌های رای را گرفت و با قدم‌های استوار به سمت صندوق‌ها گام برداشت. بار دیگر به او نگریستم، هنوز هم برق غرور در چشمانش می‌رقصید.

۸ صبح جمعه ۱۱ اسفند ماه ۱۴۰۲ در را به آرامی گشود، با قدم‌هایی آهسته و اخمی ناشی از درد زانویش، وارد سالن شد. با نگاهش اطراف را کاوید و در نهایت تیر نگاهش، چشم‌هایم را نشانه رفت. نزدیک آمد، دستانم را گرفت و بی‌مقدمه لب به سخن گشود: دخترم شمارو به خون شهدا قسم میدم. برا من یه نفرو بنویس که خوب و مورد اعتماد باشه، بتونه برای آینده و جوونامون یه کاری بکنه. نگاهم را که به چین و چروک گوشه چشمانش دوخته شده بود، دزدیدم. گفتم: حاج خانم من چون از اعضای نظارت این شعبه هستم چنین اجازه‌ای ندارم. چینی به پیشانی انداخت، دستانم را رها کرد و با لحنی حاکی از ناامیدی زیر لب زمزمه کرد: دخترم من سواد ندارم. حالا دیگر لبخند از صورتش ناپدید شده بود.

مشکلی نیست مادر جان، می‌تونید از یه نفر مورد اعتماد که برای رای دادن میاد کمک بگیرید. سعی کردم تک‌تک کلماتم مملو از اطمینان باشد. دستانش را فشردم و بار دیگر چهره‌اش را از نظر گذراندم، امیدواری در نگاهش جلوه‌گر بود.



نویسنده: مهدی نبی

درست است که در تبصره اول بعد از این مصوبه آورده شده که این دانشگاه می‌تواند از ظرفیت علمی دیگر مؤسسات و مراکز علمی استفاده کند اما این به این معنی نیست که دانشجومعلم دو سال دانشجوی دانشگاه صنعتی شود!

بیان تمام نکات منفی و مثبت این طرح در چنین مقالی نمی‌گنجد ولی به این نکته باید اشاره کرد که آیا نیمی از تربیت دانشجو معلم، آن هم در فضایی غیر از دانشگاه فرهنگیان به این می‌ارزد که دانشجو از فضای به اصطلاح علمی دانشگاه‌های دولتی مثل دانشگاه‌های صنعتی استفاده کند با همه آسیب‌های بعضاً اخلاقی و اجتماعی؟! بنده به عنوان عضو کوچکی از جامعهٔ معلمان نمی‌توانم نسبت به این ظلمی که دارد در حق دانشجومعلمان می‌شود و باعث شده اینها حتی نسبت به آینده خودشان بدبین و گاهی ناامید شوند، ساکت بمانم.

پیشنهاد می‌کنم به مسئولین مربوطه تا با شنیدن پیشنهادات و طرح‌های جایگزین که من مطمئن هستم از دل همین جامعه دانشجومعلمان خواهد جوشید، بتوانیم راهی که درپیش گرفته شده را اصلاح کرده و آینده‌ای زیباتر برای ایران عزیزمان ترسیم کنیم.

«دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال؛ بی‌تکلف بشنو دولت درویشان است»

داشتن صلاحیت‌های لازم که حتی همین صلاحیت‌ها تبیین نشده و هیچ‌کس از مفاد آن خبر ندارد، وارد دانشگاه فرهنگیان شوند و دو سال دروس عمومی دانشگاه فرهنگیان را بگذرانند. حال باید دید کجای این راه به بیراهه خواهد رسید که ما برای آن نگرانیم؛ درمورد تأکیدات حضرت آقا درمورد نظام تعلیم و تربیت و حساسیت دانشگاه فرهنگیان حرفی نخواهیم زد چرا که همه ما نسبت به آن معترفیم، ولیکن چرا ما داریم با مصوبات شورای عالی انقلاب فرهنگی تقابل می‌کنیم؟ روال مرسوم این نیست که در نشریات دانشجویی خیلی از واژه‌های اداری و رسمی استفاده شود اما چه می‌توان گفت از آینده‌ای که به راحتی دارد تباہ می‌شود؟ باید با جامعهٔ دانشجو در مواجهه با این رویکرد غلط از ادبیات علمی، متقن و واضح استفاده کرد؛ طبق ماده واحده «نحوه جذب منابع انسانی در مشاغل آموزشی و تربیتی وزارت آموزش و پرورش» که در جلسه ۸۳۳ مورخ ۲۷/۸/۱۳۹۹ شورای عالی انقلاب فرهنگی و بر اساس پیشنهاد وزارت آموزش و پرورش به تصویب رسیده است، به شرح ذیل برای اجرا ابلاغ می‌گردد: «جذب نیروی انسانی مورد نیاز در آ.پ صرفاً از طریق دانشگاه فرهنگیان و دانشگاه تربیت دبیر فنی شهید رجایی تأمین نماید. هر گونه استخدام خارج از این طریق ممنوع است.»

یکی از عوامل مهم انحطاط، نبود طرح جامع است، نبودن طرح جامع از هر موضوع باعث کند کاری، خراب‌کاری و نهایتاً دوباره کاری می‌شود (صفایی حائری، عوامل رشد، رکود، انحطاط).

ما (مجموعه آ.پ) نتوانستیم در شب‌های قدر آموزش و پرورش به قدر کافی سرمایه کسب کنیم و نسبت به خیلی از سرمایه‌های خود بی‌توجه بودیم و به همین خاطر تصمیماتی گرفتیم که نه تنها خودمان بی‌بهره ماندیم بلکه در آینده نسلی هم تأثیر گذاشته‌ایم که قرار است نسل آینده‌ساز ما را تربیت کنند. همهٔ اینها را گفتیم که نتیجه بگیریم آیا می‌توان راهی پیدا کرد که راحت‌ترین و نزدیک‌ترین راه نابودی آینده کشور باشد؟ پاسخ این سوال مثبت است! تقابل با منویات حضرت آقا و بی‌توجهی نسبت به رهنمودهای این راهنمای فرزانه، برای رسیدن به این هدف کافست که الی ماشاءالله مصادیق آن در تاریخ ما زیاد است و درس‌گیرندگان از اینها کم. تصویب طرحی موسوم به ۲+۲ در دانشگاه فرهنگیان، در دسترس‌ترین مصداق آن است. دانشجو معلمان بیشتر نسبت به عمق فاجعه در اجرای این طرح آگاه‌اند؛ در این طرح دانشجومعلم‌ها دو سال بی‌وقفه باید درس‌های تخصصی خود را در دانشگاه‌های مادر استان‌ها بگذرانند و بعد از آن در صورت

سایه‌ای که خورشید می‌سازد

نویسنده: نرجس سادات فاطمی

می‌خواهم خورشید بسازم!
از فرش به عرش سلام!

از جامانده مکتب حسین (ع) به بانوی پیش گام مکتب آب و آینه، از رهروی گام نخست به تبلور بی‌نقص تکامل، از درون پيله به پروانه آزاد و از یک «هنوز دانش‌آموز» به آموزگار راستین: «نیمه‌شبی سرد بود. چشم، چشم را نمی‌دید. شاید زیر نور ماه، در آن خاک غریب، به سختی سایه‌اش قابل رؤیت بود. اما او مردی بود که از سایه‌اش هم هراس داشتند! خورشیدِ سایه را زدند که کابوس تمام شود؛ خورشید رفت اما سایه؟! سایه مانده بود. کابوس مانده بود! مگر می‌شود؟ سایه بی‌خورشید؟ سایه به وطن بازگشت. گشت و گشت؛ گوشه و کنار، خورشیدهای بیشتری می‌دید. یک خورشید رفته بود اما میلیون‌ها خورشید بودند که سایه را پررنگ‌تر می‌کردند. سایه خوش‌حال بود. خورشیدش رفته بود اما خورشیدهای کوچک‌تر کنار هم آمدند و خورشید بزرگ‌تری ساختند. سایه از همیشه پررنگ‌تر بود. حتی پررنگ‌تر از زمانی که هنوز خورشید خود را داشت!

از سمت دیگر، کابوس شبانه بیشتر خواب آنان را می‌آزرد. یک خورشید را زده بودند اما خورشیدهای بیشتری جایگزین شده بودند! کابوس، آنان را و می‌داشت که خورشیدهای کوچک را بزنند. شاید این بار تمام شود! نه؟ آنها خورشیدهای کوچک را یکی‌یکی زدند اما سایه‌هایشان چه؟ سایه‌های کوچکی از آنان باقی ماند. همچون ابتدا! خورشیدهای بیشتری داوطلب شدند تا سایه‌ها را از همیشه پررنگ‌تر کنند. سایه‌ها از همیشه پررنگ‌تر بودند! خورشیدها از همیشه بیشتر و کابوس‌ها قدرتمندتر از گذشته...

گر چه خورشید کوچک او خاموش شد اما حالا سایه فائزه از همیشه پررنگ‌تر است! سایه او حالا با هزاران خورشید نورانی دیگر، قدرت می‌گیرد. سایه فائزه خوشحال است. او یک وظیفه مهم داشت: «جمعیت کوچکی را تربیت کند.» اما حالا او الگوی بسیاری از سایه‌های کوچک و ضعیف شده است. فائزه

بیشتر از آن چه باید تربیت کرد. سایه‌های گم‌شده، سایه‌های کم‌نور، سایه‌های کوچک و ضعیف. فائزه آموزگاری راستین برای همه آنها شد. تبلوری از مکتب خورشید بزرگ‌تر در وجود او تحقق یافت. او تا توانست با خورشیدش درخشید، سایه مرد را نور بخشید و قدرت‌مند نمود و سپس خود سایه‌ای شد هدایت‌گر! به فائزه که فکر می‌کنم از خود می‌پرسم که او یک آموزگار بود. وظیفه داشت انسانیت را تعلیم دهد. الگوی خوبی باشد. رهروی در مسیر بانوی پاکی‌ها شود. در تمام آنها به نهایت رسید. چطور فائزه را روسفید خواهم کرد؟ چطور خواهم توانست نامی در کنار نام پرافتخار او باشم؟ انسانیتی که فائزه قدم در مسیر آن گذاشت، چگونه بیاموزم و آموزش دهم؟ خلاصه بگویم؛ من چطور فائزه باشم؟

حالا تصمیم گرفته‌ام. من خورشیدی برای نوربخشیدن به سایه فائزه می‌شوم و خورشیدهایی می‌سازم که هرچند کوچک، اما در مسیر فائزه باشند! به او نور ببخشند و همچون فائزه انسانیت و پاکی و هدایت‌گری سرلوحه‌شان شود.

می‌خواهم چنین معلمی باشم. دخترانی در مسیر حاج قاسم، در مسیر زهراى طاهره و پیرو مکتب اسلام بسازم، دخترانی همچون فائزه و رهرو مسیر او بسازم. من می‌خواهم خورشید بسازم!

پی‌نوشت: فائزه هزار و سی‌امین سایه برجای مانده بود. دختری از جنس خورشید که برای آرمان حاجی، جان‌بر کف و در صف نخست، خون گلگونش بر آرامگاه

خورشیدی ریخت که سایه‌اش تا روز ابد و یکم، هادی و راهنمای فائزه‌ها خواهد بود. فائزه خورشیدی بود الگو؛ از وقار زهراگونه تا شجاعت علی‌وار، دختری در مسیر جاودانگی انقلاب در سراسر زندگی تابانش و سایه‌ای پررنگ از مفهوم معلم! فائزه نوری بر پیکره هزار و بیست و نه شهید دانشجومعلم تاریخ انقلاب بود. اگر بپرسید چرا نور؟ به شما خواهم گفت کافی است نگاهی به این بانو بیندازید. او سراسر شادابی و بالندگی بود، سراسر شور معلمی، سری پر سودا از آرزوهای تمام‌نشدنی، دختری پر از عشق به انقلاب و حاج قاسم و با قلبی پر نور و در انتظار شهادت! فائزه پر کشید درست در روزی که معلمش به آسمان شتافته بود؛ انگار تمام قطعات این داستان کنار هم‌اند. دختری با عشق حاج قاسم، در سال‌روز پرکشیدن او به سوی او بال گشود.

از فائزه یاد خواهد شد به عنوان معلمی که طرح درسی از ایفای نقش نوشت تا فداکاری و شجاعت را آموزش دهد و خود، نقش اصلی را برعهده گرفت؛ آخر می‌گویند بچه‌ها آن چه را ببینند بیش از آنچه بشنوند می‌آموزند!

در انتها، شاید فائزه مجالی نیافت معلم دانش‌آموزان باشد، اما رفت و شد معلم تمام عشاق انقلاب! او دختری شد نمادین در تاریخ وطن و دختری که تا سال‌ها نامش را خواهند برد و خواهند گفت: «او سایه‌ای است که خورشید می‌سازد!»





تغذیه دیجیتال

نویسنده: محمدحسین پریزاد

مطالعات نشان داده‌اند که استفاده بیش از حد از اینستاگرام ممکن است باعث افزایش اضطراب، افسردگی و احساس تنهایی در بین کاربران شود. مصرف مداوم اخبار و عکس‌های منفی نیز باعث تشدید این احساسات منفی می‌شود.

مجله آمریکایی «تایم» در گزارشی نوشت: «نتایج یک مطالعه روی جوانان و نوجوانان نشان می‌دهد اینستاگرام بدترین شبکه اجتماعی از لحاظ تأثیرات منفی روی سلامت روان جوانان است. طبق این تحقیق، کاربران این شبکه اجتماعی ۶۳ درصد بیشتر از کاربران دیگر شبکه‌های اجتماعی احساس بدبختی می‌کنند.»

بر اساس نظرسنجی اخیر که از تقریباً ۱۵۰۰ نوجوان و جوان صورت گرفت، اینستاگرام، به عنوان بدترین شبکه اجتماعی برای سلامت و رفاه روانی نام‌گذاری شد. در حالی که این پلتفرم، امتیازهایی برای بیان خود و هویت خود کسب می‌کرد، با سطوح بالایی از اضطراب، افسردگی، قلدری، مشکلات خواب، ترس از دست دادن و در نهایت کاهش رضایت زندگی همراه بود. از بین پنج شبکه اجتماعی که در این نظرسنجی شرکت کردند، یوتیوب، بالاترین امتیاز را برای سلامت و تندرستی دریافت کرد و تنها سایاتی بود که امتیاز خالص مثبت را از سوی پاسخ‌دهندگان دریافت کرد. توییتر، در رتبه دوم قرار گرفت و پس از آن فیس بوک و سپس اسنپ‌چت قرار گرفتند و اینستاگرام در آخرین رتبه قرار گرفت.

اینستاگرام، یکی از پرتیرفدارترین شبکه‌های اجتماعی در دنیاست که برای بسیاری از مردم به عنوان یک وسیله ارتباطی و نمایشگاه زندگی شخصی و حرفه‌ای خود شناخته می‌شود. این شبکه اجتماعی علاوه بر مزیت‌های خاص خود، عواقب منفی و ناخوشایندی نیز می‌تواند به همراه داشته باشد. یکی از مهم‌ترین عواقب اینستاگرام، احساس حقارت و بدبختی است که بسیاری از کاربران اینستاگرام را تحت تأثیر قرار داده است و این موضوع، اذعان پژوهشگران مجله آمریکایی «تایم» بوده است.

با گسترش فناوری و پرداختن به نمایش زندگی به شکل‌های زیبا و غیر واقعی، بسیاری از افراد در اینستاگرام احساس می‌کنند که زندگی آنها ناقص و دارای کمبودهای بسیاری است. عکس‌های زیبا، سفرهای لوکس، لباس‌های گران‌قیمت و سبک زندگی تجملاتی که بسیاری از کاربران اینستاگرام به نمایش می‌گذارند، ممکن است باعث افزایش احساس حقارت و بدبختی در کاربران دیگر شود زیرا آنها ممکن است باور کنند که زندگیشان نسبت به دیگران ناقص و کم‌ارزش است.

علاوه بر این، رقابت بین کاربران برای جلب توجه و تأیید دیگران نیز می‌تواند باعث افزایش احساس حقارت و بدبختی شود. بسیاری از افراد ممکن است احساس کنند که زندگی شخصی یا حرفه‌ای آنها ناموفق و نامطلوب است؛ زیرا نمی‌توانند با سبک زندگی دیگران رقابت کنند.





تحقیقات دیگر نشان داده است که هر چه یک نوجوان و جوان به میزان بیشتری از شبکه‌های اجتماعی استفاده کنند، احتمال اینکه به افسردگی و اضطراب مبتلا شوند، بیشتر است. نویسندگان مجله تایم می‌گویند که تلاش برای حرکت بین هنجارهای مختلف و شبکه‌های دوستان در پلتفرم‌های مختلف می‌تواند مقصر باشد اگرچه ممکن است افراد با سلامت روانی ضعیف در وهله اول به چن‌دین پلتفرم رسانه‌های اجتماعی کشیده شوند.

برای کاهش اثرات مضر رسانه‌های اجتماعی بر کودکان و بزرگسالان، انجمن سلطنتی از شرکت‌های رسانه‌های اجتماعی خواست تا تغییراتی ایجاد کنند. این گزارش توصیه می‌کند که یک اخطار با عنوان «استفاده سنگین» در این برنامه‌ها یا وب سایت‌ها ارائه شود؛ چیزی که ۷۱ درصد از پاسخ‌دهندگان نظرسنجی از آن استقبال خوبی به عمل آوردند.

همچنین توصیه می‌کند که شرکت‌ها راهی برای برجسته کردن زمانی که عکس‌های افراد به صورت دیجیتالی دستکاری شده‌اند، و همچنین شناسایی و ارائه کمک به کاربرانی که ممکن است از مشکلات سلامت روانی رنج می‌برند، بیابند. این ویژگی سال گذشته در اینستاگرام به کار گرفته شد که به کاربران این امکان را می‌داد تا پست‌های دردرساز را به صورت ناشناس پرچم گذاری کنند.

در این گزارش آمده است که دولت نیز می‌تواند کمک کند. این برنامه خواستار

نظرسنجی «وضعیت ذهن» که توسط انجمن سلطنتی بهداشت عمومی بریتانیا منتشر شد، شامل نظرات ۱۴۷۹ نوجوان و جوان در سنین ۱۴ تا ۲۴ سال از سراسر انگلیس، اسکاتلند، ولز و ایرلند شمالی بود. از فوریه تا می سال جاری، مردم به سوالاتی در مورد اینکه چگونه پلتفرم‌های رسانه‌های اجتماعی مختلف بر چهارده موضوع مختلف مرتبط با سلامت روانی یا جسمی آنها تأثیر می‌گذارد، پاسخ دادند.

مطمئناً برخی از مزایای مرتبط با شبکه‌های اجتماعی نیز وجود دارد. به عنوان مثال، همه سایت‌ها برای هویت خود، بیان خود، ساختن جامعه و حمایت عاطفی، نمرات مثبت دریافت کردند. یوتیوب همچنین برای آگاهی از تجارب سلامتی دیگران، دسترسی به اطلاعات سلامت قابل اعتماد و کاهش سطح افسردگی، اضطراب و تنهایی پاسخ‌دهندگان، امتیاز بالایی دریافت کرد. اما همه آنها نمرات منفی دریافت کردند، به ویژه برای کیفیت خواب، قلدری، تصویر بدن و ترس از دست دادن که برخلاف یوتیوب، چهار شبکه دیگر با افزایش افسردگی و اضطراب همراه بودند.

مطالعات قبلی نشان داده است که جوانانی که بیش از دو ساعت در روز در شبکه‌های اجتماعی سپری می‌کنند، احتمال ابتلای آنان به ناراحتی‌های روانی به مراتب افزایش پیدا می‌کند. در گزارش «وضعیت ذهن» آمده است: «دیدن دوستان به طور مداوم در تعطیلات یا لذت بردن از شب‌ها می‌تواند باعث شود که جوانان احساس کنند که از زندگی غافل شده‌اند؛ در حالی که دیگران از زندگی لذت می‌برند. این احساسات می‌توانند نگرش «مقایسه و ناامیدی» را ترویج کنند.»

نویسندگان مجله آمریکایی تایم اذاعان داشتند: «پست‌های رسانه‌های اجتماعی همچنین می‌توانند انتظارات غیرواقعی و احساس بی‌کفایتی و اعتمادبه‌نفس پایین ایجاد کنند. این نشان‌دهنده این است که چرا اینستاگرام، جایی که عکس‌های شخصی در کانون توجه قرار دارند، بدترین امتیازها را برای تصویر بدن و اضطراب دریافت کرده است. همانطور که یکی از پاسخ‌دهندگان نظرسنجی نوشت: «اینستاگرام به راحتی باعث می‌شود دختران و زنان احساس کنند که بدنشان به اندازه کافی خوب نیست، زیرا مردم فیلترهایی را اضافه می‌کنند و عکس‌های خود را ویرایش می‌کنند تا «بی‌نقص» به نظر برسند.»

آموزش استفاده ایمن از رسانه‌های اجتماعی در طول آموزش بهداشت در مدارس، برای متخصصانی که با جوانان کار می‌کنند در رسانه‌های دیجیتال و اجتماعی آموزش داده شود و تحقیقات بیشتری در مورد اثرات رسانه‌های اجتماعی بر سلامت روان انجام شود.

در این گزارش آمده است که انجمن سلطنتی امیدوار است جوانان بزرگسال را برای استفاده از شبکه‌های اجتماعی به نحوی که از سلامت و رفاه آنها محافظت و ارتقاء دهد توانمند کند. رسانه‌های اجتماعی به این زودی‌ها از بین نمی‌روند و نباید بروند. ما باید آماده پرورش نوآوری‌های آینده باشیم.

به نظر می‌رسد که اینستاگرام ممکن است عامل احساس حقارت و بدبختی در بین کاربران خود باشد. برای پیش‌گیری از این مشکلات، ممکن است لازم باشد که کاربران به صورت منظم استفاده خود را محدود کنند، به جست‌وجوی محتوای مثبت بپردازند و در تعاملات خود با دیگران و رقابت با آنها صادقانه باشند. همچنین بایستی به دنبال تعادل در استفاده از شبکه‌های اجتماعی باشند و به دنبال روش‌های دیگر برای برقراری ارتباطات عمیق‌تر و معنادارتر با دیگران بگردند.

پارادوکس‌های چادری

نویسنده: فاطمه سادات هل‌اتایی



Banoo_hijab



amir.khan

لایک به این حجاب زیبا... دمتون گرم خواهر



hajiiii

حجاب شما، فخر ما بچه مذهبی هاست، ایول

رسمی به آرایش‌هایی ساده و تکلم‌هایی با طعم کرشمه‌های دخترانه مبدل شد. از تفسیر و علت‌ها پرسیدیم؛ گفتند دنبال کنندگانمان دل ما را شکستند و قضاوت فقط کار خداست! مخاطب ما اکثراً خانم‌ها هستند و هزاران عذر بدتر از گناه! اما آیا کسی تضمین کرد که فضای مجازی تو، بلاگر محجبه، فقط برای خانم‌هاست و حصار کشیده‌اند که ورود آقایان ممنوع؟ کسی تضمین کرد که کلیپ دلبری تو در همان جمع دوستانه ناشناس باقی بماند و در بهترین حالتش به اکسپلور نرود؟ کسی تضمین کرد که تو به اکسپلور رفتن دلبری با حجاب را موفقیت و صعود چهل ساله ندانی؟ بگذارید صریح بگویم؛ میل به تبرج، سرپوش عقاید بلاگرهای محجبه شد. شاید می‌خواستند بگویند با حجاب هم می‌شود در جامعه مجازی، فعال بود که مقوله‌ای خنثی است اما در بهترین حالتش پس از مدتی برای حفظ محبوبیت مجازی یا شاید تأثیر شرایط، مصداق این جمله که «ما مدعی و مبلغ حجاب نیستیم» نشدند؟ شدند آئینه این تصویر که هم محجبه بودند و هم نبودند و ما نشستیم که کدام راه، صراط مستقیم است؟ نکند ما کاسه داغ‌تر از آش شده‌ایم و حق با آنها باشد؟

بیو اینستاگرامش را نگاهی انداختم؛ نوشته بود با حجاب هم می‌شود زیبا بود؟ چه کسی گفته بود پیش از خلق و ابداع آنها، حجاب و زیبا نبودن مترادف بوده است؟ زیبایی را چه می‌دانستند که حال برای کنار حجاب قرار دادنش، نسخه می‌پیچیدند؟ آنها آمده بودند که به زعم خود بگویند محجبه‌ها هم می‌توانند سهمی در دنیای جدید و مدرن داشته باشند اما به چه روشی؟ آنها آمدند و شدند نماینده محجبه‌ها و ته دلمان غنچ رفت که ماهم سهمی در اینستاگرام داریم و گفته‌ایم می‌توانیم! اما آنچه می‌دیدیم با عقایدمان هم تناقض هم تطابق داشت!

ما در این گیرودار ایستاده بودیم که او پوشش دارد اما چرا احساس می‌کنیم چاشنی بی‌حجابی هم دارد؟ خود را راضی کردیم که اولین‌ها همیشه کمی عجیب‌اند اما تدریجی در جای درست می‌نشینند.

هر چه پیش رفت عجیب‌تر شد، لباس‌ها از عبا‌هایی که بیشتر می‌توان گفت مانتوهای بلند به شومیز و شلوارهای گشاد و بعضاً چسبان مبدل شد، صورت‌ها از بی‌آلایشی و تکلم



شما می‌توانید درختان یک جنگل را قطع کنید و بگویید نابودی جنگل به شما مربوط نیست؟ ما در خلأ زندگی نمی‌کنیم.

هر قدم در هر مسیر، تبعاتی دارد و متوجه ماست. می‌توانید بگویید من بذر جو کاشته‌ام ولی در دل نیت مخلص کرده‌ام که گندم بدهد؟

علف هم در زیر قدوم مبارک شما سربزند، آن بذر تا ابد چو می‌دهد.
پس لطفاً حرف‌های صد من یک غاز در گوش خودتان نکنید.

این نص قرآن است که تبرج حرام است. تبرج از برج و به معنای در چشم بودن و آشکار کردن زیبایی‌های زن به کار می‌رود.

حجاب و تبرج با هم متضادند اما ترکیب حجاب استایل باعث شد آنها را مترادف بدانیم.

حجاب فقط پوشاندن موهای سر و بدن نیست که البته آن هم وسط همین بلاگرهای مدعی دیانت پس از مدتی تدریجاً کمتر می‌شود، مثل استفاده از صندل های زنانه بدون جوراب با این تفسیر بامزه که در دهات ما در تابستان صندل می‌پوشند چون هوا آتش پزان است؟

شما می‌مانی و شرایط محیطی و نقدی که بلاگر محبوبیت می‌گوید بی‌جاست و خدا آنقدرها هم سخت‌گیر نیست.

نگویید زندگی اوست و به ما مرتبط نیست، این زندگی و فرهنگ ماست که به وسیله بلاگرها تسخیر و تحت تأثیر است.

این حجاب من و شما زن مسلمان است که بلاگر محجبه با ناخن‌های لاک زده و البسه نامناسب و صورت‌های مملو از آرایش معنای دیگری می‌دهد و خودمان باور می‌کنیم حق با اوست. عزیزمن این حجاب نیست! استحاله حجاب است. حجاب آن است که بتوانی بگویی یادگار مادر پهلو شکسته ماست.

می‌پذیرد؟ ببخشید کدام خدا؟ مگر نگفتیم حجاب مصونیت است و شرايطی دارد؟! یکی از شرايط، استفاده از البسه بزرگ و گشادی چون جلباب است، در قرآن می‌خوانیم که جلباب را به خود نزدیک کنید! دوحالت دارد:

۱. زنانی چادر را وسیله تشریفات می‌کنند و آن را چنان رها می‌کنند که گویی از نزدیکی چشم‌ها به خود مشکلی ندارند.
۲. زنانی مراقبه و چادر را به خود نزدیک



می‌کنند که نشانه عفت است. اما حال سوال این است:

حجاب صرف پوشش است؟

در روانشناسی، آن را زبان بدن می‌گویند؛ به قول شهید مطهری گاهی حرکات و سکنات انسان و خصوصاً زنان معنادار است. شاید صریح نگویند به من دلت را بده یا بگیر اما تو احساس می‌کنی!

اینجاست که روشن می‌شود رفتار عقیفانه باید همراه حجاب ظاهری باشد تا بشود مانع گناه شاید بگویید در دل نیت بدی نیست!

همیشه نباید یک نفر شال سبز بر سر، ردا بر شانه، تسبیح به دست و در بوق و کرنا کند که من مبلغ هستم تا بشود الگو! هر کس در جامعه‌ای صاحب نفوذ شود، یک الگوست چه مثبت چه منفی.

هر کس تبلیغاتی کند و صاحب تأثیر شود، مورد بازخواست هم خواهد بود؛ چون حرکت او در جهان، اثر وضعی و بازتابی داشته است کسی که می‌شود بلاگر محجبه فارغ از هزاران رفتار مخرب و فخر فروشانه که هر یک داستانی مصوّراند، یعنی زندگی من در معرض نمایش برای مخاطب است و منعی ندارد؛ این بخش بلاگر.

اما در مورد محجبه بودن؟

تابه حال فکر کرده‌اید چرا

یک هایلایت در پیچ همه آنها مشترک است تحت معنای حجاب که مصداق این مفهوم است که دیگر اعتراض و انتقاد نکنید چرا محجبه‌ای ولی آرایش کردی؟

چون به خودم مربوط است و الگوی شما نیستم.

عزیز من! او هم نمی‌داند چرا! فقط می‌داند باید تویی مخاطب را ساکت کند تا بفهمی که او الگو نیست. بفهمی خیلی جزئی نگاه می‌کنی؛ یک

آرایش ملایم که در فروپاشی اسلام سهمی ندارد و خنده‌دار است. اما هم من، هم تو، هم او

می‌دانیم که سهمی دارد. اگر توضیح می‌دهد چون او هم تناقض را احساس می‌کند. مگر غیر از این بود که حجاب از حجب و در معنای مانع وصول به گناه است؟ مگر غیر از این بود که زن‌ها به تعبیر مولایمان علی، ریحانه خلقت‌اند و باید در جهت آرامش و سلامت خود و جامعه، زیبایی‌های ظاهری خود را از نامحرمان بیپوشانند؟

مگر شهید مطهری نفرمود که زنان به دلیل میل روانی به خودنمایی به حجاب بیشتر تأکید شده‌اند؟ پس چطور حجاب را ابزار خودنمایی کرده‌اند و می‌گویند خدا



گاهنامه علمی، فرهنگی و ادبی

نشریه بیت‌الغزل | شماره چهارم | بهار ۱۴۰۳

جهت همکاری با نشریه بیت‌الغزل و مشارکت در بخش‌های نویسندگی، گویندگی،
ویراستاری، طراحی و... به آیدی @beitolghazal_nashriyeh مراجعه کنید.